مرکز حقایق اسلامی

سلسله پژوهش های اعتقادی

۲

مظلومیت برترین بانو

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بسم الله الرحمن الرحيم

مظلومیت برترین بانو

نویسنده:

السید علی الحسینی المیلانی

ناشر چاپی:

الحقایق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مظلومیت برترین بانو

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی‌میلانی، علی، ۱۳۲۶ –

عنوان قراردادی : مظلومیه‌الزهرا علیهاالسلام. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور : مظلومیت برترین بانو/علی حسینی‌میلانی؛ مترجم هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر : قم: مرکز حقایق اسلامی، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴۴ ص.

فروست : سلسله پژوهش‌های اعتقادی؛ ۳.

شابک : ۱۳۰۰۰ ریال:۸-۶۱-۲۵۰۱-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۳۹ – ۱۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : فاطمه‌زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت – ۱۱ق. -- احادیث.

موضوع : فاطمه‌زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت – ۱۱ ق. -- تعیب و ایذاء.

شناسه افزوده : مرکز حقایق اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/ح۵۷م۶۰۴۱ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۱۵۸

مقدمه

سرآغاز

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

سرآغاز

... آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوّت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکّه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیرهٔ العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجّه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای منّان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دینِ مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلّی اللّه علیه وآله، ـ با توطئه هایی از پیش مهیّا شده ـ مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت

پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیّر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را ـ که همچون آفتاب جهان تاب بود ـ پشت ابرهای سیاه شکّ و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرَرْبار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله، توسّط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سیّد مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علاّمه حلّی، قاضی نوراللّه، میر حامد حسین، سیّد شرف الدین، امینی و . . . همچون ستارگانی پرفروز می درخشد ؛چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیّات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رَسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت اللّه سیّد علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیاء آثار پُربار و گران سنگ آن محقّق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّمٌ له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّمٌ له است که اینک" فارسی زبانان "را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّهٔ اللّه الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف قرار گیرد. مرکز حقایق اسلامی

پیش گفتار

مظلومیّت برترین بانو بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه ربّ العالمین، والصلاهٔ والسلام علی سیّدنا محمّد وآله الطیّبین الطّاهرین، ولعنهٔ اللّه علی أعدائهم أجمعین من الأوّلین والآخرین پیش گفتار

سخن را از مظلومیّت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آغاز می کنیم ؛راستی چرا موضوع سخن ما، در مناقب و فضایل آن بانوی بزرگوار نیست؟

چرا محور سخن ما، زندگی آن بانوی بانوان نیست؟

چرا از «مظلومیّت زهرا علیها السلام» سخن می گوییم؟

در پاسخ به این پرسش خاطرنشان می گردد:

برخی گویند: چون اتّفاقات زندگانی حضرت زهرا علیها السلام صرفاً یک قضیّه تاریخی است، شایسته آن نیست که مطرح شود و افکار عمومی، با طرح آن، تحریک گردد ؛چرا که هر قضیّه تاریخی، می تواند راست و یا دروغ باشد(!!).

ما درباره نقد این سخن، بدون هیچ تعصّب و تشنّجی سخن خواهیم گفت ؛گرچه شکیبایی بر آن چه واقع شده و خواندن و سخن گفتن درباره آن ها، بسیار تلخ است.

ما در این نوشتار در حدّ امکان سعی داریم که پاسخ خود را با استفاده از مهم ترین، مشهورترین، صحیح ترین و کهن ترین کتاب

ها و منابع اهل سنّت به اثبات رسانیم.
به راستی، اگر قضیّه ای بـا این اهمیّت صرفاً به صورت واقعه ای تـاریخی مطرح شود، لازمه اش این نیست که به جنگ های رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله، به جایگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام در این نبردها، به خوابیدن آن حضرت در جایگاه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله، به ازدواج امیر مؤمنان علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام، به جنگ هایی که در دوران امیر مؤمنان علی علیه السلام رخ داد، به واقعه کربلا و شهادت سیّدالشهدا علیه السلام، فقط به عنوان قضیّه هایی تاریخی نگریسته شود؟!
پس برای چه در این قبیل موارد بحث های اعتقادی و تحقیقی مطرح و کتاب ها و مقاله ها نوشته می شود؟
همچنین با این مبنا، دیدگاه های اهل سنّت نظیر: همراهی ابوبکر در غار با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله، ـ به پندار آن ها ـ نماز او در جایگاه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله به هنگام بیماری آن حضرت و موارد دیگری که ـ به پندارشان ـ در کتاب های خود برای برتری پیشوایان و مناقب امیران خود، بدان ها استدلال می کننـد، همگی بایستی واقعه هایی صرفاً تاریخی تلقّی گردند و از سخن گفتن درباره آن ها پرهیز شود.
از این رو، قضایای اتّفاق افتاده در زنـدگی حضرت زهرا علیها السلام صرفاً تاریخی نیستند. بلکه آن رویدادها، با اساس مذهب ما پیونـد خورده است و تمـام رویـدادهایی که به این ماجرا ملحق می شونـد و بعـد از آن واقع شـده انـد، همه با این ماجرا گره خورده است.
اگر از مـذهب شیعه اثنا عشری قضیّه مظلومیّت حضرت زهرا علیها السلام و آثاری که بر آن مترتّب می شود، گرفته شود ;بخش بسیار مهم و سرنوشت سازی از تاریخ اسلام، حذف می شود ;و مذهب ما نیز به مذهبی همچون سایر مذاهب تبدیل خواهد شد.
بنا بر این، نباید گفته شود که «این هم یک قضیه تاریخی است و تحقیق در آن فقط جنبه تاریخی دارد»، چرا که قضیه مظلومیّت آن حضرت علیها السلام، ارتباط مستقیم با عقیده و اصل مذهب جعفری دارد.
ما در این نوشـتار، درباره ماجرای مظلومیّت حضـرت زهرا علیها السلام مطالبی را به تفصیل بیان خواهیم داشت که همه این مطالب، اگر چه در پی هم هستند ;امّا غالباً مستقل انـد و یقین داریم که در پایان این مطالب، روشن خواهـد شد که این واقعه، از جایگاهی عقیـدتی برخوردار است و تـأثیر مسـتقیمی در سیر و هـدف این مکتب دارد ;به نحوی که پیروان این مـذهب را در پیمودن صـراط مستقیم، استوارتر می نماید.

بخش یکم: جایگاه و منزلت فاطمه زهرا علیها السلام در پیشگاه خدا و فرستاده او صلی الله علیه وآله

نگاهی به جایگاه و منزلت حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه روایات

بخش یکم
جایگاه ومنزلت فاطمه زهرا علیها السلام در پیشگاه خدا و فرستاده او صلّی اللّه علیه وآله نگاهی به جایگاه و منزلت حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه روایات بدیهی است که احادیث فراوانی در شناسایی شخصیّت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و منزلت و شؤونات آن حضرت در پیشگاه خدا و رسولش صلّی اللّه علیه وآله وجود دارد، تا جایی که بزرگانی از شیعه و سنّی، به منظور جمع آوری آن ها، کتاب های جداگانه ای را سامان داده اند.
مـا پیش از ورود به مباحث مورد نظر، ابتـدا به ذکر چنـد روایت در این زمینه می پردازیم. این احادیث ـ که در کهن ترین منابع اهل سنّت مندرج است ـ نقش مهمّی را در زمینه شناخت آن حضرت علیها السلام ایفا می نماید.

فاطمه علیها السلام، سرور بانوان

فاطمه علیها السلام، سرور بانوان در حدیثی که از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله نقل شده است، حضرتش می فرماید:

«فاطمهٔ سیّدهٔ نساء أهل الجنّه»

«فاطمه سرور بانوان بهشتیان است».

این حدیث با تعابیر دیگری نیز از آن حضرت صلّی اللّه علیه وآله نقل شده است ;مثلاً: در سخنی می فرماید:

«فاطمهٔ سیّدهٔ نساء هذه الأُمّه»

«فاطمه سرور بانوان این امّت است».

در تعبیر دیگری می فرماید:

«فاطمهٔ سیّدهٔ نساء المؤمنین»

«فاطمه سرور بانوان مؤمن است».

در سخن دیگری آمده است:

«فاطمهٔ سیّدهٔ نساء العالمین»

«فاطمه سرور بانوان جهانیان است».

شایان ذکر است که این حدیث با الفاظ مختلف، در کتاب های: صحیح (تألیف: بُخاری)، کتاب بدء الخلق، المسند (تألیف: احمد بن حنبل)، الخصائص (تألیف: نَسایی)، المسند (تألیف: ابی داوود طیالسی)، صحیح (تألیف: مُسلم)، بخش فضائل الزهرا علیها السلام، المستدرک (تألیف: حاکم نیشابوری)، صحیح (تألیف: تِرمذی)، صحیح (تألیف: ابن ماجه) و دیگر منابع(۱) آمده است.

بر اساس این سخنانِ پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله که از منبع وحی سرچشمه می گیرد، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سرور بانوان جهانیان از پیشینیان و پسینیان است. (۱) الخصائص: ۳۴، الطبقات: ۲ / ۴۰، مسند احمد: ۶ / ۲۸۲، حلیهٔ الأولیاء: ۲ / ۳۹، المستدرک: ۳ / ۱۵۱.

فاطمه علیها السلام، پاره تن پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله

فاطمه علیها السلام، پاره تن پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله در حدیث دیگری که در منابع معتبر شیعه و سنّی آمده است، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله می فرماید:

«فاطمهٔ بضعهٔ منّی من أغضبها أغضبنی»

«فاطمه، پاره تن من است ;هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».

این حدیث، با همین متن، در کتاب صحیح (تألیف: بُخاری)(۱)و دیگر مصادر دیده می شود.

در تعبیر دیگری پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله فرمود:

«فاطمهٔ بضعهٔ منّی یریبنی ما أرابها و یؤذینی ما آذاها»

«فاطمه، پاره تن من است ;مرا آشفته می کند، هر آن چه او را آشفته کند و مرا ناراحت می سازد، هر چه که او را ناراحت کند».

این تعبیر در کتاب های صحیح (تألیف: بُخاری)، مسند (تألیف: احمد بن حنبل)، صحیح (تألیف: ابی داوود)، صحیح (تألیف: مُسلم) و دیگر مصادر آمده است(۲).

در صحیح مُسلم آمده است که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله فرمود:

«إنّما فاطمهٔ بضعهٔ منّی یؤذینی ما آذاها»(۳)

«به طور حتم، فاطمه، پاره تن من است ;آن چه که او را بیازارد، مرا می آزارد».

احمد بن حنبل در المسند نقل می کند که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله فرمود:

«إنّما فاطمهْ بضعهْ منّی یؤذینی ما آذاها وینصبنی ما أنصبها»

«بی تردیـد، فـاطمه، پاره تن من است ;آن چه که او را بیازارد، مرا می آزارد و آن چه که او را انـدوهگین سازد، مرا انـدوهگین می کند».

همین حـدیث را تِرمـذی نیز در کتاب صـحیح خود نقل کرده است. حاکم نیشابوری نیز پس از نقل این حدیث در المسـتدرک می گوید:

این حدیث بر مبنای بُخاری و مُسلم، صحیح است(۴).

احمد بن حنبل در جای دیگری از کتاب المسند این گونه نقل می کند که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله فرمود:

«فاطمهْ بضعهْ منّی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها»

«فاطمه، پاره تن من است ;آن چه که او را اندوهگین کند، مرا اندوهگین می کند و آن چه که او را شاد کند، مرا شاد می کند».

همین تعبیر در المستدرک و دیگر منابع نیز آمده است و حاکم نیشابوری در ذیل آن می گوید:

اَسناد آن، صحیح هستند(۵). (۱) صحیح بُخاری / کتاب بدء الخلق، باب مناقب قرابهْ الرسول و منقبهْ فاطمه.

(۲) مسند احمد: ۴ / ۳۲۸.

(۳) صحیح مُسلم، باب مناقب فاطمه علیها السلام.

(۴) المستدرک: ۳ / ۱۵۸، مسند احمد: ۴ / ۳۲۳.

(۵) المستدرک: ۳ / ۱۵۳، کنز العمّال: ۱۳ / ۶۷۴ ، ۱۲ / ۱۱۱.

خشم و خشنودی فاطمه علیها السلام، خشم و خشنودی خداست

خشم و خشـنودی فاطمه علیها السـلام، خشم و خشـنودی خـداست در حـدیث زیبایی، پیامبر خدا صـلّی اللّه علیه وآله، دختر گرامی خود را این گونه توصیف می نماید:

«إنّ اللّه یغضب لغضب فاطمهْ ویرضی لرضاها»

«خداوند به خشم فاطمه، خشمگین و به خشنودی او، خشنود می گردد».

این حـدیث را در کتاب های: المسـتدرک، الإصابه و تهـذیب التهـذیب می توانیـد بیابید ;البتّه نویسـنده کنز العمّال نیز آن را از ابی یَعْلی، طَبَرانی و ابی نعیم، روایت می کنـد. همچنین نویسـندگان دیگری نیز این حـدیث را روایت کرده اند(۱). (۱) المستدرک: ۳ / ۱۵۸، مسند احمد: ۴ / ۳۲۳.

نخستین فردی که به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله ملحق می گردد

نخستین فردی که به پیامبر خدا صـلّی اللّه علیه وآله ملحق می گردد سـرانجام، هنگام وفات پیامبر خدا صـلّی اللّه علیه وآله فرا رسید، حضـرتش در آن لحظـات حسّاس، دخترش فاطمه علیها السـلام را خوانـد و آهسـته به او چیزی گفت ;فاطمه علیها السـلام گریست. دیگر بار او را فرا خواند و آهسته به او چیزی گفت ;فاطمه علیها السلام خندید(۱).

هنگامی که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله دار فانی را وداع گفت، عایشه، فاطمه علیها السلام را سوگند داد تا این راز را باز گوید تا بداند که پیامبر صلّی اللّه علیه وآله به او چه گفته است.

فاطمه علیها السلام فرمود:

«سارّنی رسول اللّه (أو: سارّنی النبیّ) فأخبرنی أنّه یقبض فی وجعه هذا فبکیتُ، ثمّ سارّنی فأخبرنی أنّی أوّل أهل بیته أتْبعه فضحکتُ»
«پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله(۲) آهسته به من گفت که در این بیماری، دار فانی را وداع خواهد گفت ;من گریستم. آن گاه دیگر بار آهسته به من خبر داد که من نخستین فرد از اهل بیتش هستم که در پی او خواهم رفت ;پس من خندیدم».
این حدیث در صحیح مُسلم و بُخاری و سنن تِرمذی و المستدرک حاکم و کتاب های دیگر نیز آمده است(۳). (۱) در برخی از عبارات این حدیث آمده است که راز گویی پیامبر صلّی اللّه علیه وآله با فاطمه علیها السلام، بر عایشه گران آمد.
(۲) علی رغم این که در منابع اهل سنّت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.
(۳) صحیح بُخاری / کتاب بدء الخلق، صحیح مُسلم، فضائل فاطمه، صحیح تِرمذی و المستدرک: ۴ / ۲۷۲.

راستگوترین فرد پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله

راستگوترین فرد پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله عایشه در مورد شخصیّت والای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام لب به سخن گشوده و می گوید:
«ما رأیت أحداً کان أصدق لهجةً منها غیر أبیها»
«هیچ شخصی را راستگوتر از فاطمه، جز پدرش ندیدم».
حاکم نیشابوری این روایت را در المستدرک آورده است و در ذیل آن می گوید: این روایت بر مبنای بُخاری و مُسلم، صحیح است و ذهبی نیز بر صحّت آن اقرار دارد ;همچنین این حدیث در کتاب های الإستیعاب و حلیةُ الأولیاء نیز آمده است(۱). (۱) المستدرک: ۳ / ۱۶۰، حلیةُ الأولیاء: ۲ / ۴۱، الإستیعاب: ۴ / ۱۸۹۶.

استقبال پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله از فاطمه زهرا علیها السلام

استقبال پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله از فاطمه زهرا علیها السلام عایشه در روایت دیگری می گوید:
«کانت إذا دخلت علیه ـ علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله ـ قام إلیها فقبّلها ورحّب بها وأخذ بیدها فأجلسها فی مجلسه»
«هنگامی که فاطمه، حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شرفیاب می شد ;پیامبر به استقبالش برمی خاست، او را می بوسید و به او خوش آمد می گفت و دستش را می گرفت و او را در جایگاه خود می نشاند».
حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می نویسد: این روایت، بنا بر مبنای بُخاری و مُسلم، صحیح است و ذهبی نیز بر صحّت آن اقرار دارد(۱). (۱) المستدرک: ۳ / ۱۵۴.

محبوب ترین بانو

محبوب ترین بانو طَبَرانی روایت می کند و می گوید: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله به علی مرتضی علیه السلام فرمود:
«فاطمةُ أحبّ إلیّ منک وأنت أعزّ علیّ منها»
«فاطمه نزد من محبوب تر از توست، و تو در نزد من، از او عزیزتری».
هیثمی پس از آن که این روایت را در مجمع الزوائد نقل می کند، می گوید: رجال این حدیث، رجال صحیح هستند(۱). (۱) مجمع الزوائد: ۹ / ۲۰۲.

نگاهی به گفتارهای علمای اهل سنّت

نگاهی به گفتارهای علمای اهل سنّت آن چه گذشت، احادیثی بود که آن ها را به عنوان مقدّمه ای برای بحث های آینده برگزیدیم و در مطالبی که بیان خواهد شد و در تحلیل رویدادهایی که مطرح خواهد شد، از این احادیث بهره های بسیار خواهیم برد.

همان گونه که ملاحظه گردید، این احادیث از مصادر مهمّ اهل سنّت و با اَسنادی که نزد آن ها صحیح است، گزینش شده بود; البتّه در دلالت آن ها نیز هیچ گونه مناقشه ای راه ندارد.

یکی از دلالت های این احادیث، اثبات عصمت حضرت فاطمه علیها السلام است، افزون بر آن که آیه تطهیر و دیگر دلایل نیز این نکته را ثابت می کند.

علاوه بر این، افراد بسیاری از محدّثانِ حافظ و بزرگان علمای اهل سنّت قائل اند که حضرت زهرا علیها السلام از خلیفه اول و دوم، برتر است.

حتّی برخی از آن ها با استدلال به دلالت این احادیث، به ویژه حدیثی که از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله نقل شده است که حضرتش فرمود: «فاطمهٔ بضعهٔ منّی»، فاطمه علیها السلام را از همه خلفای چهارگانه نیز برتر شمرده اند و دلیل آن ها، فقط همین احادیثی است که بیان کردیم.

اکنون، جا دارد که عبارت «مَنّاوی» را که مشتمل بر اقوال برخی از علمای بزرگ اهل سنّت است، ذکر کنیم.

او در کتاب فیض القدیر و در شرح حدیث «فاطمهٔ بضعهٔ منّی» مطلبی را از «سُهیلی» ـ از بزرگان علمای حافظ اهل سنّت که سیره ابن هُشام و کتاب های دیگری را شرح کرده است ـ می آورَد و می گوید:

«استدلّ به السهیلیّ علی أنّ من سبّها کفر، لأنّه یغضبه وأنّها أفضل من الشیخین»

«سُهیلی، طبق این روایت، بر کفر کسی که به فاطمه دشنام دهد، استدلال می کند. و می گوید: هر کس او را دشنام دهد، رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله را به خشم آورده است و فاطمه علیها السلام برتر از ابوبکر و عمر است».

به راستی ملاحظه چه امری را کردند؟ مگر نه این است که سبّ او موجب خشم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله است؟ و هر کس موجب خشم پیامبر شود، کافر محسوب می گردد.

اگر این لام در «لأنّه یغضبه» لام علّت باشد، با توجّه به این که علّت، یا عمومیّت دهنده است و یا تخصیص دهنده ;ناگزیر و به دلایل مختلف، لام علّت در این جا، عمومیّت دهنده خواهد بود که کفر را به اثبات می رساند.

پس هر چه موجب خشم فاطمه علیها السلام شود، موجب کفر خواهد بود.

پس آزار فاطمه علیها السلام نیز موجب کفر است، چون بی تردید، آزار فاطمه علیها السلام، رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله را به خشم می آورَد.

مَنّاوی در ادامه می گوید:

«قال ابن حجر: وفیه ـ أی فی هذا الحدیث ـ تحریم أذی من یتأذّی المصطفی بأذیّته، فکلّ من وقع منه فی حقّ فاطمهٔ شیء فتأذّت به فالنبیّ (صلّی اللّه علیه وآله) یتأذّی به بشهادهٔ هذا الخبر، ولا شیء أعظم من إدخال الأذی علیها فی ولدها، ولهذا عرف بالاستقراء معاجلهٔ من تعاطی بالعقوبهٔ بالدنیا ولعذاب الآخرهٔ أشد»

«ابن حجر گوید: در این حدیث، تحریم آزار کسی است که با آزار او، رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله مورد آزار قرار می گیرد. بنا بر این، هر کوتاهی و آزاری که در حقّ فاطمه علیها السلام واقع شود و او را آزار دهد، به گواهی این حدیث، رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله را مورد آزار قرار داده است و چیزی فاطمه علیها السلام را بیش از آن نمی آزارد که فرزندانش را بیازارند. به همین

دلیل، با استقراء به دست می آید: کسی که چنین کند، به زودی در دنیا کیفر خود را خواهد دید و البتّه عذاب جهان آخرت شدیدتر خواهد بود».

از این رو، این حدیث، حکم به حرمت آزار فاطمه علیها السلام می نماید، چرا که او، پاره تن رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله است؛ بلکه ـ آن سان که گذشت ـ آزار او، موجب کفرورزی است.

سپس مَنّاوی می افزاید:

«قال السُبکی: الّذی نختاره وندین اللّه به أنّ فاطمهٔ أفضل من خدیجهٔ ثمّ عائشه.

قال شهاب الدین ابن حجر: ولوضوح ما قاله السُبکی تبعه علیه المحقّقون.

وذکر العَلَم العراقی: إنّ فاطمهٔ وأخاها إبراهیم أفضل من الخلفاء الأربعهٔ باتّفاق»(۱)

«سُبکی گوید: آن چه ما اختیار می کنیم و در برابر خداوند، آن را بر گردن می گیریم، این است که فاطمه علیها السلام برتر از خدیجه و عایشه است.

شهاب الدین ابن حجر گوید: به دلیل روشنی سخنِ سُبکی، محقّقان و پژوهشگرانِ پس از او، در این نظر از او پیروی کرده اند.

علم الدین عراقی گوید: فاطمه و برادرش ابراهیم ـ به اتّفاق علما ـ از خلفای چهارگانه برتراند».

بنا بر این، بین ما و اهل سنّت در این که فاطمه علیها السلام از ابوبکر و عمر برتر است و آزار او موجب دخول در آتش است، هیچ اختلافی مشاهده نمی شود.

همان گونه که ملاحظه کردید، این احادیث به طور کامل، مطلق هستند و هیچ گونه قیدی در آن ها به چشم نمی خورد ؛وقتی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله می فرماید: «خداوند، به غضب فاطمه، غضب می کند ؛»نمی فرماید: اگر چنین و چنان بود، یا به فلان شرط، یا اگر غضبش به فلان علّت بود ؛بلکه بدون هیچ قیدی می فرماید: «خداوند، به غضب فاطمه، غضب می کند».

این غضب به چه سببی باشد؟ نسبت به چه کسی باشد؟ در چه زمانی باشد؟ هیچ اشاره ای ندارد و به طور کامل، مطلق است.

و آن گاه که حضرتش می فرماید: «آن چه او را اذیت می کند، مرا اذیت می کند ؛»دیگر نمی فرماید: اگر چنین بود، یا اگر اذیّت کننده فلانی بود، یا اگر در فلان وقت بود، بلکه حدیث به طور کامل، مطلق است و هیچ قید و شرطی ندارد.

از طرفی، این احادیث بیانگر آن است که پذیرش سخن فاطمه علیها السلام ـ هر چه باشد ـ ضروری است و تکذیب او ـ در هر ادّعایی که بنماید ـ حرام است. همچنین ملاحظه شد که عایشه گواهی می دهد که او بعد از پدرش، راستگوترینِ مردم است.

آری! پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله با علم به آن چه که بعد از او اتّفاق خواهد افتاد، این سخنان را فرمود و دیگران را بر این خصوصیّات آگاه نموده است. (۱) فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر: ۴ / ۴۲۱.

بخش دوم: نگاهی به جایگاه و منزلت امیر مؤمنان علی علیه السلام در پیشگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

آزار علی علیه السلام، آزار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله است

بخش دوم

نگاهی به جایگاه و منزلت امیر مؤمنان علی علیه السلام در پیشگاه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله آزار علی علیه السلام، آزار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله است پیش تر، سخن در این بود که به راستی، آزار فاطمه علیها السلام در واقع، آزار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله است، اینک روایتی را می خوانیم که در آن، آزار علی علیه السلام، همان آزار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله دانسته شده است.

احمد بن حنبل در المسند می گوید: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله فرمود:

«من آذی علیّاً فقد آذانی»

«هر که علی را بیازارد، در واقع مرا آزرده است»(۱).

این حدیث، در منابع بسیاری از جمله: صحیح (تألیف: ابن حِبّان)، المستدرک (تألیف: حاکم نیشابوری)، الإصابه (تألیف: ابن حجر) و أُسد الغابه (تألیف: ابن اثیر) نقل شده است(۲).

متّقی هندی این روایت را در کتاب کنز العمّال از ابن شِیبه و احمد بن حنبل نقل کرده است(۳).

بُخاری در تاریخ خود، و طبرانی و دیگران نیز این حدیث را آورده اند(۴). (۱) مسند احمد: ۳ / ۴۸۳.

(۲) صحیح ابن حِبّان: ۱۵ / ۳۶۵، المستدرک: ۳ / ۱۲۱، الإصابه: ۴ / ۵۳۴، أُسد الغابه: ۴ / ۱۱۴.

(۳) کنز العمّال: ۱۱ / ۶۰۱ .

(۴) المستدرک: ۳ / ۱۲۲، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۹، در أُسد الغابه و الإصابه، در شرح حال عدّه ای از ائمّه نقل شده است.

کینه ورزی با علی علیه السلام، نفاق است

کینه ورزی با علی علیه السلام، نفاق است مُسلم در صحیح خود، روایتی را از علی علیه السلام ـ با تأکید و سوگند ـ نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«والّذی فلق الحبّهٔ وبرأ النسمهٔ! إنّه لعهد النبیّ الأُمیّ إلیّ: أن لا یحبّنی إلاّ مؤمن ولا یُبغضی إلاّ منافق»(۱)

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! عهد و پیمانی است از پیامبر اُمّی به من، که: جز مؤمن مرا دوست نمی دارد و جز منافق مرا دشمن نمی شمارد».

این روایت، با همین متن و نظیر آن، در منابع بسیاری از پیشوایان اهل سنّت از جمله: نَسایی، تِرمذی، ابن ماجه نقل شده است.

همچنین احمد در المسند، حاکم در المستدرک و متّقی هندی در کنز العمّال، آن را نقل کرده اند(۲).

در مسند احمد و صحیح تِرمذی این گونه آمده است:

اُمّ سلمه گوید که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله همواره می فرمود:

«لا یحبّ علیّاً منافق ولا یبغضه مؤمن»

«منافق هرگز علی را دوست نمی دارد و مؤمن، هیچ گاه او را دشمن نمی شمارد».

جالب توجّه این که از این احادیث، چنین استفاده می شود که:

دوست داشتن علی علیه السلام با دوستی منافقان، قابل جمع نیست ;لذا، اگر کسی به امامت علی علیه السلام و ولایت آن حضرت پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله معتقد باشد و از طرفی، منافقان را دشمن ندارد، چنین فردی، خودش منافق است و از جانب هر دو گروه مؤمنان و منافقان نیز رانده خواهد شد ;چرا که از یک سو، منافقان، به ولایت علی علیه السلام معتقد نیستند و این فرد، معتقد است ;از طرفی، مؤمنان، منافقان را دوست نمی دارند و این فرد، منافقان را دشمن نمی دارد.

بنا بر این، در هیچ حالی و به هیچ شکلی، این دو موضوع با یکدیگر قابل جمع نیستند. (۱) صحیح مُسلم: ۱ / ۶۱، کتاب الإیمان، باب بیان اطلاق اسم الکفر علی من ترک الصلاهٔ.

(۲) مسند احمد: ۱ / ۸۴ ، ۱۲۸، کنز العمّال: ۱۳ / ۱۲۰ شماره ۳۶۳۸۵.

پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله از خیانت امّت خبر می دهد

پیامبر خـدا صلّی اللّه علیه وآله از خیانت امّت خبر می دهد حاکم نیشابوری در المسـتدرک، روایتی را از علی علیه السـلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

«إنّه ممّا عهد إلیّ النبیّ صلّی اللّه علیه وآله أنّ الأُمّهٔ ستغدر بی بعده»

«از پیمان هایی که پیامبر صلّی اللّه علیه وآله از من گرفته این است که اُمّت پس از او، به من خیانت خواهند کرد».

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می نویسد: اَسناد این روایت صحیح است.

ذهبی نیز در تلخیص المستدرک می نویسد: این روایت صحیح است(۱).

این در حالی است که علمای اهل سنّت مقرّر کرده انـد که هر حـدیثی که در تصـحیح آن، ذهبی با حاکم نیشابوری همراه و موافق باشند، در حکم دو حدیث صحیح است(۲).

گفتنی است که این حدیث را ابن ابی شِیبه، بزّار، دارقُطْنی، خطیب بغدادی، بیهقی و دیگران نیز نقل کرده اند. (۱) المستدرک: ۳ / ۱۴۰، ۱۴۲.

(۲)

بخش سوم: کینه های پنهانی

کینه هایی در دل مردم

بخش سوم

کینه های پنهانی کینه هایی در دل مردم ابو یَعلی و بزّار ـ به سـندی که حاکم، ذهبی، ابن حِبّان و دیگران آن را صـحیح دانسـته اند ـ از علی علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود:

«بینا رسول اللّه صلّی اللّه علیه وسلم آخذ بیدی ونحن نمشی فی بعض سککک المدینه، إذ أتینا علی حدیقهٔ، فقلت:

یا رسول اللّه! ما أحسنها من حدیقه!

فقال: إنّ لک فی الجنّهٔ أحسن منها.

ثمّ مررنا بأُخری، فقلت: یا رسول اللّه! ما أحسنها من حدیقه!

قال: لک فی الجنّهٔ أحسن منها.

حتّی مررنا بسبع حدائق، کلّ ذلک أقول ما أحسنها ویقول: لک فی الجنّهٔ أحسن منها، فلمّا خلا لی الطریق اعتنقنی، ثمّ أجهش باکیاً.

قلت: یا رسول اللّه! ما یبکیک؟

قال: ضغائن فی صدور أقوام لا یبدونها لک إلاّ من بعدی.

قال: قلت: یا رسول اللّه! فی سلامهٔ من دینی؟

قال: فی سلامهٔ من دینک»

«روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله دست مرا گرفت و با هم در برخی از کوچه های مدینه راه می رفتیم، تا به باغی رسیدیم ;من گفتم: ای رسول خدا! چه باغ زیبایی!

رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله فرمود: تو در بهشت، باغی زیباتر از این داری.

سپس به باغ دیگری برخوردیم، من گفتم: ای رسول خدا! چه باغ زیبایی!

رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله فرمود: تو در بهشت، باغی زیباتر از این داری.

تا به هفت باغ گـذر کردیم که من می گفتم: چه باغ زیبایی! و رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله می فرمود: تو در بهشت، باغی زیباتر از این داری. هنگـامی که راه خلوت شـد، رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه وآله مرا در آغوش خود کشـید و گریست ;گفتم: ای رسول خدا! برای چه گریه می کنید؟

فرمود: کینه هایی از تو، در دل این قوم است که آن ها را آشکار نمی کنند مگر بعد از من.

گفتم: ای رسول خدا! آیا در آن هنگام، دین من سالم است؟

فرمود: آری، دین تو سالم است».

این حـدیث با همین عبارت در مجمع الزوائـد از ابی یَعلی و بزّار نقل شده است(۱) و همچنین به همین سـند، در المستدرک موجود است و حاکم نیشابوری و ذهبی(۲)، هر دو آن را صحیح دانسته اند.

بنا بر این، به طور یقین، سند آن صحیح است ;گرچه در کتاب المستدرک، سند به صورت اختصار ذکر شده است.

خدا می داند که آیا این تصرّف از سوی خود حاکم بوده است و یا نسخه برداران، یا ناشران کتاب!

بـا ملاـحظه می توان دریـافت که سـند، همـان سـندی است که در نزد ابو یَعلی، بزّار و حاکم بوده است ;حاکم این سـند را صـحیح شمرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده است.

تنها فرقی که بین این دو منبع ملاحظه می شود، در این نکته است که در کتاب حاکم نیشابوری، حدیث، به صورت ناقص نقل شده است. یعنی حدیث به جمله «تو در بهشت، باغی زیباتر از این داری» پایان می یابد.

همچنین احادیث صریحی وجود دارد که نشان می دهنـد: مراد از «اقوام» در این حـدیث، قریش است که در عنوان بعـدی، برخی از آن ها، نقل خواهد شد. (۱) مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۸.

(۲) المستدرک: ۳ / ۱۳۹.

عاملان هلاکت مردم پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله چه کسانی بودند؟

عاملاـن هلاـکت مردم پس از پیـامبر خـدا صـلّی اللّه علیه وآله چه کسانی بودنـد؟ موضوع دیگری که قابل ذکر است این که سـبب اصـلی هلاکت مردم پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله همان قریش بودند. در روایتی آمده است که ابو هریره گوید: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله فرمود:

«یهلک أُمّتی هذا الحیّ من قریش»

«گروهی از قریش ،امّت مرا به نابودی و هلاکت خواهند کشاند».

گفتند: چه دستور می فرمایید؟

فرمود:

«لو أنّ الناس اعتزلوهم»

«مردم از آنان دوری گزینند».

ابو هریره در روایت دیگری گوید که از پیامبر راستگوی تصدیق شده شنیدم که می فرمود:

«هلاک أُمّتی علی یدی غلمهٔ من قریش»

«هلاکت و نابودی امّت من، به دست شهوت رانانی از قریش است».

گفتند: مروان از آن هاست؟

ابو هریره گفت: اگر بخواهم می توانم یکایک آن ها را نام ببرم و بگویم که هر یک، از کدام قبیله اند.

این دو حدیث، حدیث صحیح هستند(۱). (۱) مسند احمد: ۲ / ۳۲۴، ۳۸۸ و ۲۹۹، ۵۲۰.

کینه های قریش و بنی امیّه نسبت به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله و اهل بیت او علیهم السلام

کینه های قریش و بنی امیّه نسبت به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله و اهل بیت او علیهم السلام پیش تر بیان شد که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله در مورد بروز کینه ها و خیانت ها خبر داده بود ;اکنون می خواهیم نمونه هایی از کینه های قریش به ویژه بنی امیّه را نسبت به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام ارائه دهیم. برخی از این کینه ها، حتّی در زمان خود آن حضرت صلّی اللّه علیه وآله نیز بروز کرده بود و چون آن ها نمی توانستند از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله انتقام بگیرند، از اهل بیت او علیهم السلام انتقام گرفتند ;تا بدین وسیله از پیامبر صلّی اللّه علیه وآله انتقام گرفته باشند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«اللهمّ إنّی أستعدیک علی قریش، فإنّهم أضمروا لرسولک ضروباً من الشر والغدر، فعجزوا عنها، وحُلت بینهم وبینها، فکانت الوجبهٔ بی والدائرهٔ علیّ.

اللهمّ احفظ حسناً وحسیناً، ولا تمکّن فجرهٔ قریش منهما ما دمت حیّاً، فإذا توفّیتنی فأنت الرقیب علیهم وأنت علی کلّ شیء شهید»(۱)

«بارخدایا! از تو در برابر قریش، یاری می طلبم ;آن ها، شرارت ها و کینه هایی را نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله در دل هایشان پنهان کرده بودند که از ابراز آن، عاجز ماندند. تو نگذاشتی که آسیبی به او برسانند، اکنون نوبت به من رسیده و آن کینه ها بر من فرود آمده و مرا در بر گرفته است.

خدایا! حسن و حسین را نگهداری کن و تا زمانی که من زنده هستم، فاجرانِ قریش را بر آن ها مسلّط مکن، و آن گاه که مرا میراندی، تو خود نگهبان آنان باش که تو بر هر چیز گواه هستی».

در این سخن، امیر مؤمنان علی علیه السلام از شرارت ها و کینه هایی سخن می گوید که در دل قریش پنهان بود و خداوند تا زمانی که رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله زنده بود، از بروز آن ها جلوگیری کرد و پس از ایشان، آن کینه ها بر امیر مؤمنان علی علیه السلام بارید و وی را در بر گرفت.

همچنین آن حضرت علیه السلام در این سخن، اشاره می نماید که قریش، حسن و حسین علیهما السلام را به عنوان انتقام گرفتن از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله، خواهند کشت.

حضرتش در خطبه ای دیگر می فرماید:

«وقال قائل: إنّک یا بن أبی طالب! علی هذا الأمر لحریص.

فقلت: بل أنتم ـ واللّه ـ أحرص وأبعد، وأنا أخص وأقرب، وإنّما طلبت حقّاً لی وأنتم تحولون بینی وبینه، وتضربون وجهی دونه، فلمّا قرّعته بالحجّهٔ فی الملأ الحاضرین هبّ کأنّه بهت لا یدری ما یجیبنی به.

اللهمّ إنّی استعدیک علی قریش و من أعانهم، فإنّهم قطعوا رحمی، وصغّروا عظیم منزلتی، وأجمعوا علی منازعتی أمراً هو لی، ثمّ قالوا: ألا إنّ فی الحقّ أن تأخذه وفی الحقّ أن تترکه»(۲)

«شخصی به من گفت: ای پسر ابو طالب! تو به خلافت حریص هستی.

گفتم: به خدا سوگند! شما حریص ترید و حال آن که خلافت، ربطی به شما ندارد و من از همه به آن سزاوارتر و نزدیک تر هستم. من حقّ خودم را می طلبم و شما بین من و آن، جدایی می افکنید و نمی گذارید به آن برسم.

وقتی در جمع حاضران، آن شخص را با دلیل و برهان کوبیدم، به خود آمد، گویی حیران ماند و نتوانست پاسخ مرا بگوید.

خدایا! من در برابر تو، از قریش و آنان که قریش را یاری می نمایند، دادخواهی می نمایم. چرا که آنان پیوند خویشاوندی مرا

بریدند، بزرگی مقام و منزلت مرا کوچک شمردند و به پیکار با من ـ در آن چه حقّ من بود ـ هم پیمان شدند. سپس گفتند: هان! که گاهی باید حق را بگیری و گاهی باید آن را رها کنی».

آن بزرگوار در ضمن نامه ای به عقیل می نویسد:

«فدع عنك قریشاً وتركاضهم فی الضلال، وتجوالهم فی الشقاق، وجماحهم فی التیه، فإنّهم قد أجمعوا علی حربی إجماعهم علی حرب رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله قبلی، فجزت قریشاً عنّی الجوازی، فقد قطعوا رحمی وسلبونی سلطان ابن أُمّی»(۳)

«قریش و پیشتازی آن ها را در گمراهی، و تلاش هایشان را در جدایی افکندن، و سرکشی هایشان را در سرگردانی، از خود دور کن ;چرا که آن ها بر جنگِ با من هم پیمان شده اند ;آن سان که پیش از من، برای جنگ با رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله چنین کرده بودند. قریش از من پاداش هایی گرفتند، آنان پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و حکومت پسر مادرم را از من، به تاراج بردند».

ابن عَدی در کتاب الکامل روایت می کند:

روزی ابوسفیان گفت: مَثَل محمّد در میان بنی هاشم، به سان گُل خوش بویی در میان گندزار است(!!)(۴).

عدّه ای از مردم، سخن او را به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله رساندند. پیامبر در حالی که خشم در چهره اش دیده می شد ;آمد، ایستاد و فرمود:

«ما بال أقوام تبلغنی عن أقوام . . .»

«این ها چه سخن هایی است که از برخی شنیده می شود»؟!(۵)

این روایت به این صراحت در الکامل ابن عَدی از ابوسُفیان نقل شده است.

در برخی از کتاب های دیگر، همین روایت با همین سند، ذکر شده است، ولی به جای ابوسُفیان آمده است: مردی گفت. برای نمونه به مجمع الزوائد(۶) بنگرید.

در روایت دیگری آمده است:

عبدالمطَّلِب بن ربیعه بن حارث بن عبدالمطِّلِب می گوید که گروهی از انصار نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله آمدند و گفتند: ما سخن های زشتی از مردم قبیله شما می شنویم، حتّی یکی از آن ها می گوید: محمّد مانند درخت خرمایی است که در زباله دانی روییده است(۷)(!!).

البتّه این روایت نیز در برخی از منابع تحریف شده است. (۱) شرح نهج البلاغه: ۲۰ / ۲۹۸.

(۲) نهج البلاغه: خطبه ۱۷۲.

(۳) شرح نهج البلاغه: ۱۶ / ۱۵۱.

(۴) شایان یادآوری است که ما در مقابل ترجمه عبارات مندرج در منابع آن ها که محل تأمّل و دقّت نظر می باشند، علامت (!!) را نهاده ایم.

(۵) الکامل فی الضعفاء: ۳ / ۲۸.

(۶) مجمع الزوائد: ۸ / ۲۱۵.

(۷) مجمع الزوائد: ۸ / ۲۱۵.

این همه کینه توزی برای چیست؟

این همه کینه توزی برای چیست؟ به راستی آیا در این همه کینه توزی، سببی به جز ارتباط مخصوص بین پیامبر خدا صلّی اللّه علیه

وآله و امیر مؤمنان علی علیه السلام وجود دارد؟ پس، اینان از علی علیه السلام انتقام می گیرند ;تا از این طریق، از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله انتقام گرفته باشند.

البتّه بر این ارتباطِ مخصوص، نقش امیر مؤمنان علی علیه السلام در جنگ ها و کشتن قهرمانان قریش را نیز باید افزود.

عثمان در سخنی به امیر مؤمنان علی علیه السلام به همین مطلب تصریح کرده است. آبی در کتاب نثر الدرر(۱) از قول ابن عبّاس می گوید:

بین علی علیه السلام و عثمان گفت و گو شد، عثمان گفت:

«ما أصنع إن کانت قریش لا تحبّکم، وقد قتلتم منهم یوم بدر سبعین کأنّ وجوههم شنوف الذهب»

«چه کنم که قریش تو را دوست نمی دارد! تو در جنگ بدر، هفتاد تن از آن ها را ـ که هر یک چون گوهری از طلا بودند(!!) ـ کشته ای».

آنان، نتوانستند این کینه ها و دشمنی ها را نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله بروز دهند، از این رو، پس از ایشان، از اهل بیت آن حضرت علیهم السلام انتقام گرفتند ;آن سان که رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله از آن خبر داده بود.

آری، وقایع همچنان یکی پس از دیگری بروز می کردند ;آنان از حضرت زهرا علیها السلام و امیر مؤمنان علی علیهما السلام انتقام گرفتند، از امام حسن و امام حسین علیهما السلام انتقام گرفتند . . . و این کینه توزی آنان، همچنان تا به امروز ادامه دارد. (۱) این کتاب چاپ شده و در دست رس می باشد. شرح نهج البلاغه: ۹ / ۲۲.

برخی کینه توزی ها نسبت به علی و زهرا علیهما السلام

برخی کینه توزی ها نسبت به علی و زهرا علیهما السلام شکی وجود ندارد که با کنترل شدیدی که نسبت به نشر روایات و احادیث معصومین علیهم السلام بود و با وجود دخل و تصرّف هایی که از سوی محدّثان و راویان اهل سنّت، در احادیث اعمال می گردید و نیز با توجّه به منعِ خلفا از نقل احادیث مهم و نیز سوزاندن، پاره کردن و از بین بردن کتاب هایی که چنین احادیثی در آن ها درج شده بود، لذا نمی توان انتظار داشت که وقایع مربوط به مظلومیّت حضرت زهرا علیها السلام با تمام جزئیّات آن، به صورت صحیح نقل شده و به دست ما رسیده باشد، بلکه ما فقط می توانیم به اندکی از آن اندک، که تنها برخی از محدّثان و مورّخان ـ با تمام آن مشکلات و موانع و از پس آن همه پرده پوشی ها و درگیری ها ـ روایت کرده اند، دست یابیم.

رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به اهل بیتش خبر داده بود که این امّت، بعد از من به شما خیانت خواهند کرد و اینان، کینه های خود را بروز داده و انتقام خواهند گرفت.

یعنی با آزار دادن پاره تن پیامبر علیها السلام از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله انتقام خواهند گرفت ;چرا که او پاره تن و تکه ای از وجود پیامبر صلّی اللّه علیه وآله است و به همین دلیل، انتقام از حضرت زهرا علیها السلام، همان انتقام از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله است. این پاره تن در میان این امّت باقی مانده بود تا آن که این امّت، امتحان شوند و آن ها، آن چه در دل نهفته دارند، آشکار سازند.

آری، زودتر از زود این امتحان واقع شد و پس از مدّت زمانی کوتاه، این پاره تن رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به سوی او بازگشت و به او ملحق شد.

ما هرگز انتظار نداریم که به تمام این مسائل، آن هم به صورت تفصیلی، دسترسی پیدا کنیم ;بلکه اگر پنجاه درصد آن را نیز بیابیم، می توانیم پنجاه درصد دیگر را استنباط کنیم و بفهمیم.

اکنون آشنا شدیم که چگونه روایات را تحریف می کردند، تا جایی که نقل حاکی از سخن تند و ناگوار ابوسُفیان در مورد پیامبر

خدا صلّی اللّه علیه وآله را تحریف کردند و نام ابوسفیان را از آن میان برداشتند و به جای آن، عبارت «مردی گفت» را نهادند!
بنا بر این، شما چگونه انتظار دارید که راویان، همه رخدادهایی را که پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله واقع شده است را برای ما بازگو کنند؟ چگونه توقّع دارید که راویان اخبار، بتوانند همه آن حوادث تلخ و ناگوار را بازگو نمایند؟
امّا از سوی دیگر، خداوند لطف خود را از بندگانش دریغ نفرموده و با وجود آن همه دیوارهای بلند و جلوگیری های شدید و تهدیدهای فراوانی که در نقل روایات رخ نموده است، باز هم در این باره، گوشه هایی از اخبار و احادیث به دست ما رسیده است تا راه حقّ و باطل از یکدیگر تمیز داده شود.
گفتنی است که ما در این نوشتار فقط از مصادر مهمّ اهل سنّت نقل قول می کنیم و به هیچ عنوان به آن چه در کتاب های شیعه آمده است، استناد نمی نماییم. تلاش ما در این است که تا حدّ امکان، از کهن ترین منابع استفاده کنیم و از تألیفاتی که در قرن های اخیر سامان یافته اند، مطلبی را نقل ننماییم.

بخش چهارم: تحریف و سانسور حقایق

بخش چهارم
تحریف و سانسور حقایق تحریف و سانسور حقایق
به راستی از کینه ها، جنایت ها و خیانت های رخ داده، در کتاب ها ـ جز اندکی ـ اثری دیده نمی شود ;علّت آن هم واضح است، چرا که خلفا، سالیان درازی تدوین حدیث را منع کردند و آن گاه که دوران تدوین آغاز شد، این عمل، به دست حاکمان و با نظارت و کنترل آن ها صورت پذیرفت.
در چنین شرایطی، هر کسی در این زمینه، روایتی از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله در اختیار داشت، آن را نقل نکرد و اگر هم کسی چیزی نقل کرد، نوشته نشد. همچنین از نشر آن و از این که به دیگران منتقل شود نیز جلوگیری شد ;تا جایی که اگر نزد کسی کتابی بود که در آن، خبر و اثری از این قبیل مسائل وجود داشت، آن کتاب را از او گرفتند و نابود ساختند، یا خودِ او، آن کتاب را مخفی کرد و برای احدی آشکار ننمود.
مواردی از این قبیل را به عنوان نمونه بیان می نماییم:
ابن عَدی در بخش پایانی کتاب الکامل فی الضعفاء در شرح حال «عبدالرزاق بن هَمّام صَنعانی» ـ که استاد بُخاری بود ـ می نویسد:
صَنعانی احادیث گوناگون بسیاری داشت و دانشمندان مورد اعتماد مسلمانان و پیشوایان آن ها، به نزد او رحل سفر بسته و احادیث او را تدوین کردند ;ولی از ترس، حدیثی از او نقل نکردند. البتّه او را به تشیّع نیز نسبت داده اند. او احادیثی را در فضایل نقل کرده است که هیچ یک از راویان ثقات، موافق نقل آن ها نبودند و همین امر، مهمترین دلیل بر کنار گذاشتن احادیث اوست.
البتّه وی در مثالب و عیب های دیگران نیز احادیثی نقل کرده بود که من در این جا آن ها را نمی آورم ;ولی در مورد صدق او امیدوارم که مشکل نداشته باشد. تنها کاری که از او سر زده این است که احادیثی در فضایل اهل بیت علیهم السلام و معایب دیگران، نقل کرده است(۱).
ابن عَدی در شرح حال حافظ بزرگ، عبدالرحمان بن یوسف بن خَراش می نویسد:
از عبدان شنیدم که می گفت: ابن خَراش دو جلد کتاب ـ که در معایب و مثالب شیخین نوشته بود ـ به بندار تحویل داد و با دو هزار درهم اجازه نقل آن ها را داد.
پس این کتاب دو جلدی کجاست؟
ابن عَدی در ادامه گوید: به نظر من ابن خراش از روی عمد دروغ نمی گوید(۲).

بنا بر این، وی دروغگو نیست.

حال اگر به کتاب سیر أعلام ذهبی یا تذکرهٔ الحفّاظ او مراجعه کنید، این مطلب را ملاحظه خواهید کرد که ذهبی، چگونه به ابن خراش حمله می کند و به او دشنام می دهد و به سان سبِّ کفرورزان، او را سبّ می کند(۳).

کسی نپندارد که ابن خراش شیعه بوده، چرا که او از بزرگان دانشمندان اهل سنّت و از پیشوایان جرح و تعدیل است. آن ها در پذیرش و عدم پذیرش قول راوی، به رأی و نظر او اعتماد می کنند.

به نمونه هایی در این زمینه توجّه کنید:

۱ ـ ابن خَراش در شرح حال عبداللّه بن شقیق ـ که ابن حَجَر عَسقلانی در تهذیب التهذیب آورده است ـ می گوید: عبداللّه بن شقیق فرد مورد اعتمادی بود، او عثمانی بود و نسبت به علی علیه السلام کینه میورزید(۴).

از این رو، ابن خراش شیعه نبود، چرا که او این راوی را توثیق می نماید و به صراحت می گوید که او عثمانی بوده و نسبت به علی علیه السلام کینه توزی داشته است.

آری او شیعه نبود، بلکه از بزرگان اهل سنّت و از حافظان بزرگ بود، در عین حال، دو جلد کتاب نیز در مثالب ابوبکر و عمر نگاشته بود.

احمد بن حنبل در کتاب العلل می گوید: ابو عَوانه(۵) کتابی در معایب و بلایای اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله نوشته بود.

سلّام بن ابی مطیع(۶) نزد او آمد و گفت: ای ابی عَوانه! آن کتاب را به من بده.

ابو عَوانه کتاب را به او داد و سلّام آن را گرفت و سوزاند(۷).

۲ ـ احمد بن حنبل در همان کتاب نقل می کند که عبدالرحمان بن مهدی(۸) گوید: از این که نگاهی به کتاب ابی عَوانه کرده ام، از خدا آمرزش می طلبم(۹).

جالب است! یکی از این که به آن کتاب نگریسته، از خدا آمرزش می طلبد و دیگری، کتاب را از او می گیرد و بدون اجازه و رضایت او، آن را به آتش می کشد.

۳ ـ در میزان الإعتدال در شرح حال ابراهیم بن حکم بن زهیر کوفی آمده است:

ابو حاتِم گوید: او روایاتی در معایب معاویه نقل کرده است که ما آن ها را پاره کردیم(۱۰).

۴ ـ در شرح حال حسین بن حسن اشقر ذکر کرده اند:

احمد بن حنبل از او حدیث نقل می کرد و می گفت: به نظر من او دروغگو نبود(۱۱).

به احمد گفتند: «اشقر» احادیثی علیه ابوبکر و عمر روایت می کند و بابی در ذکر معایب آن ها نگاشته است.

احمد بن حنبل چون چنین شنید، گفت: پس شایستگی آن را ندارد که از او حدیث نقل شود(۱۲).

به راستی آن دو جزء از کتاب، یا آن بابی که مشتمل بر معایب ابوبکر و عمر بود، کجاست؟

چرا چیزی از آن برای ما روایت نشده و به دست ما نرسیده است؟

چرا به محض این که احمد بن حنبل می فهمد که «اشقر» درباره شیخین چنان احادیثی را روایت می کند و آن ها را در کتاب خود می آورَد، نظر خود را درباره او تغییر می دهد و به ناگاه، در نگاه او «اشقر»، دروغگو و غیر قابل اعتماد می شود و شایستگی نقل و روایت حدیث را از دست می دهد؟

از طرفی، علمای اهل سنّت در شرح حال بسیاری از بزرگان حدیث ـ که جزو راویان صحاح ششگانه هستند ـ، گفته اند: آن ها به ابوبکر و عمر دشنام می داده اند.

برای نمونه، شرح حال اسماعیل بن عبدالرحمان السُدّی(۱۳)، تلید بن سلیمان(۱۴)، جعفر بن سلیمان الضبعی(۱۵) و دیگران را

ملاحظه نمایید.

به راستی چرا به شیخین دشنام می دادند؟

آیا روایتی ـ بلکه روایت هایی ـ به آن ها رسیده بود که آنان را وادار به دشنام گویی می کرد و آن ها با دیدن آن روایات، به خود اجازه می دادند که به عمر و ابوبکر لعن و فحش نثار کنند؟

آن روایات اکنون کجاست؟

همچنین، در شرح حال رجال، بزرگان و حافظانشان، دشنام گویی به عثمان و معاویه فراوان دیده می شود ;به اندازه ای که شاید غیر قابل شمارش باشد.

خاطرنشان می گردد که در نیمه دوم قرن سوم، لعن و طعن بر شیخین بسیار گزارش شده است. زائدهٔ بن قدامه ـ که در نیمه دوم قرن سوم می زیسته است ـ می گوید:

چه زمانه ای شده است؟! مردم، ابوبکر و عمر را دشنام می دهند(۱۶).

این امر همچنان گسترش می یافت، تا در قرن ششم، یکی از محدّثان بزرگ اهل سنّت به نام عبدالمغیث بن زهیر بن حرب حنبلی بغدادی، کتابی در فضیلت یزید بن معاویه و جلوگیری از لعنِ بر او، نگاشت و چون از او علّت تألیف چنین کتابی را پرسیدند، پاسخ گفت: هدف من این بود که زبان ها را از لعن خلفا باز دارم(۱۷).

در اواخر قرن هشتم هجری، به تفتازانی می رسیم ;او در شرح المقاصد چنین می گوید:

«فإن قیل: فمن علماء المذهب من لم یجوّز اللعن علی یزید مع علمهم بأنّه یستحق ما یربو علی ذلک ویزید؟

قلنا: تحامیاً عن أن یرتقی إلی الأعلی فالأعلی»(۱۸)

«اگر گفته شود که چرا برخی از علمای مذهب، با این که می دانند یزید مستحقّ لعن است، لعن او را جایز نمی شمارند؟

در پاسخ می گوییم: به خاطر این که از لعن افراد بالاتر از یزید، جلوگیری کرده باشند».

در عصر ما نیز نویسندگانی در مناقب یزید، حَجّاج و هند کتاب هایی تألیف می کنند. به نظر من تمام این نویسندگان می دانند که فضایل و مناقبی را که به این قبیل افراد نسبت داده اند، سراسر دروغ است و آن افراد، سزاوار لعن هستند ;تنها هدف اصلی، مشغول کردن نویسندگان، پژوهشگران، اندیشمندان و افراد دیگر به این موضوعات است ;شاید که لعن و نفرین به افراد بالاتر از آن ها و خلفای نخستین سرایت نکند.

و از همین جا می فهمیم: هدف کسانی که با شعائر حسینی و مراسم عزاداری و نقل وقایع عاشورا مخالفت می کنند، این است که یزید لعن نشود و لعن، از او به خلفای نخستین، سرایت نکند. (۱) الکامل فی الضعفاء: ۶ / ۵۴۵ .

(۲) الکامل فی الضعفاء: ۵ / ۵۱۹ .

(۳) سیر أعلام النبلاء: ۱۳ / ۵۰۹ ، تذکرهٔ الحفّاظ: ۲ / ۶۸۴ ، میزان الإعتدال: ۲ / ۶۰۰ .

(۴) تهذیب التهذیب: ۵ / ۲۲۳.

(۵) ابو عَوانه، یکی از بزرگان حُفّاظ و محدّثان اهل سنّت است، وی کتابی به نام صحیح ابی عَوانه تألیف کرده است.

(۶) که ذهبی او را چنین توصیف می کند: پیشوای رهبران و از رجال صحیحین است. سیر أعلام النبلاء: ۷ / ۴۲۸.

(۷) کتاب العلل والرجال: ۱ / ۶۰ .

(۸) ذهبی در توصیف او می گوید: او پیشوای نقد پرداز نیکو و سرور حافظان بود.

سیر أعلام النبلاء: ۹ / ۱۹۲.

(۹) کتاب العلل والرجال: ۳ / ۹۲، چاپ جدید.

(۱۰) میزان الإعتدال: ۱ / ۲۷.

(۱۱) دقّت کنید! احمد بن حنبل از او حدیث نقل می کند و می گوید: به نظر من او دروغگو نبود.

(۱۲) تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۹۱.

(۱۳) همان: ۱ / ۲۷۴.

(۱۴) تهذیب الکمال: ۴ / ۳۲۲.

(۱۵) تهذیب التهذیب: ۲ / ۸۲ ـ ۸۳ .

(۱۶) همان: ۳ / ۲۶۴.

(۱۷) سیر أعلام النبلاء: ۲۱ / ۱۶۱.

(۱۸) شرح المقاصد: ۵ / ۳۱۱.

بخش پنجم: مصادره فدک و پیامدهای آن

مصادره فدک و تکذیب حضرت زهرا علیها السلام

بخش پنجم

مصادره فدك و پیامدهای آن مصادره فدك و تكذیب حضرت زهرا علیها السلام یكی از رخدادهای مهمّی كه پس از رحلت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله در رابطه با خاندان آن حضرت علیهم السلام رخ داد، مصادره فدك بود كه ملك شخصی حضرت زهرا علیها السلام محسوب می شد. از مهم ترین پیامدهای این رفتار، تكذیب دختر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله بود.

به اعتقاد ما، تكذیب حضرت زهرا علیها السلام و نپذیرفتن سخن او، خود به تنهایی، یكی از بزرگترین مصیبت ها است(۱).

ماجرای فدك تنها مسئله مِلك و زمین نیست، بلكه مسئله ظلم به حضرت زهرا علیها السلام، تضییع حق و عدم احترام به او، بلكه فراتر از آن، مسئله اذیّت، تكذیب و به خشم آوردن اوست. اكنون خلاصه ماجرا را ـ آن سان كه در كتاب های مهم و معتبر آمده است ـ از چند محور بازگو می نماییم: (۱) به راستی كه مصیبت بزرگی است. در حالات یكی از فقهای بزرگ شیعه نقل شده است كه در ایّام عزاداری امام حسین علیه السلام، یكی از سخنرانان در محضر وی، به هنگام ذكر مصیبت این جمله را گفت: «حضرت زینب علیها السلام وارد مجلس ابن زیاد شد».

او می خواست این صحنه را توضیح دهد كه آن فقیه به سخنران اشاره كرد كه اندكی صبر كند و بقیّه ماجرا را نخواند ;سپس فرمود: ما بایستی حقّ این جمله را كه «حضرت زینب علیها السلام وارد مجلس ابن زیاد شد» به شایستگی ادا كنیم.

به راستی مصیبتی ناگوار و بس بزرگ است!!

فدک ملک حضرت زهرا علیها السلام بود

فدك ملك حضرت زهرا علیها السلام بود فدك در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله مِلك حضرت زهرا علیها السلام بود و آن حضرت صلّی اللّه علیه وآله در حیات خود، فدك را به فاطمه علیها السلام بخشیده بود و این مطلب، در كتاب های شیعه و سنّی دیده می شود. روایات این بخش را از كتاب های اهل سنّت نقل می نماییم:

بزّار، ابو یَعلی، ابن ابی حاتِم و ابن مُردَوَیْه این گونه نقل می كنند كه ابو سعید خُدری گوید:

هنگامی كه آیه (وآت ذی القربی حقّه) نازل شد، رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله، فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدك را به وی

بخشید.

این حدیث از ابن عبّاس نیز روایت شده است، می توانید آن را به روایت از این بزرگان و محدّثان در کتاب الدر المنثور ببینید(۱). همچنین حاکم، طَبرانی، ابن النجار، هیثمی، ذهبی، سیوطی، متّقی هندی و دیگران نیز از راویان این حدیث محسوب می شوند.

ابن ابی حاتِم این حدیث را در تفسیرش روایت می کند، تفسیری که ابن تیمیّه در کتاب منهاج السنّه آن را خالی از هر حدیث جعلی می داند(۲).

بسیاری از علما و بزرگان اهل سنّت اقرار دارند که فدک در زمان حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله، مِلک فاطمه علیها السلام بوده و به عنوان عطیّه ای از سوی رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به فاطمه زهرا علیها السلام شناخته می شده است.

سعدالدین تفتازانی و ابن حَجَر مکّی از آن جمله اند.

ابن حَجَر مکّی در الصواعق می نویسد:

«إنّ أبابکر انتزع من فاطمهْ فدکاً»(۳)

«ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت».

از این رو، فدک در دست حضرت زهرا علیها السلام بود و ابوبکر آن را گرفت.

چرا؟ و به چه دلیل؟

فرض می کنیم که ابوبکر نمی دانست که فدک، مِلک زهرا علیها السلام بوده است و رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله آن را به ایشان بخشیده و وی را مالک فدک قرار داده است، آیا پیش از گرفتن فدک از فاطمه زهرا علیها السلام نبایستی در این باره از وی سؤال کند؟ (۱) الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ۴ / ۱۷۷.

(۲) منهاج السنّه: ۷ / ۱۳.

(۳) الصواعق المحرقه: ۳۱.

چرا شهادت شهود پذیرفته نشد؟

چرا شهادت شهود پذیرفته نشد؟ اگر ابوبکر نمی دانست که فاطمه علیها السلام مالک فدک است، آیا نمی بایست شهادت شهود را می پذیرفت؟

هر چند به اتّفاق همه، در این شرایط، خواستن شاهد خلاف قاعده عرفی، فقهی و حقوقی «ید» است ;امّا با فرض این که او بتواند شاهد بخواهد، تاریخ گواه است که امیر مؤمنان علی علیه السلام بر مالکیّت فاطمه علیها السلام شهادت داده است ;پس چرا نباید شهادت او پذیرفته شود؟

در کتب اهل سنّت برای دفاع از ابوبکر در این مسئله گفته اند:

«لعلّه کان من اجتهاده عدم قبول الشاهد الواحد، وإن کان یعلم بصدق هذا الشاهد»

«شاید از اجتهاد ابوبکر این بوده است که شهادت یک شاهدِ تنها را نپذیرد، گرچه علم به راستگویی این شاهد داشته باشد»(۱).

امّا می بینیم که رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله در ماجرای «خزیمه ذو الشهادتَین»، شهادت یک شاهدِ تنها را پذیرفته است و این مطلب در کتاب های شیعه و سنّی آمده است(۲).

افزون بر این، در روایتی آمده است که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله در قضیّه ای که تنها شاهد آن، عبداللّه بن عمر بوده است، شهادت او را پذیرفته است. این روایت در صحیح بُخاری نقل شده است.

ابن اثیر در جامع الأُصول می گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به گواهی شاهدِ تنها ـ که عبداللّه بن عمر بود ـ، قضاوت کرده

است(۳).

آیا در نظر ابوبکر، علی علیه السلام از عبداللّه بن عمر کمتر است؟ (۱) شرح المواقف: ۸ / ۳۵۶.

(۲) الکافی: ۷ / ۴۰۱ باب النوادر، من لا یحضره الفقیه: ۳ / ۱۰۸، المجموع: ۲۰ / ۲۲۳، المبسوط: ۱۶ / ۱۱۴.

(۳) جامع الأُصول: ۱۰ / ۵۵۷.

داوری با سوگند

داوری بـا سوگنـد فرض می کنیم که ابـوبکر می توانـد در ملکیّت حضـرت زهرا علیهـا السـلام تردیـد کنـد و فرض می کنیم که به گواهی علی علیه السلام نیز شک کند ;چرا از فاطمه علیها السلام نمی خواهد که سوگند یاد کند تا سوگند او در کنار شهادت علی علیه السلام قرار گیرد و مطلب تمام شود؟

این در حالی است که ما می دانیم رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله بارها به شاهد و سوگند قضاوت کرده است. چنانکه در صحیح ابو داوود(۱) و صـحیح مُسلم(۲) روایت شـده است ;بلکه قضـاوت به شاهـد و سوگنـد را جبرئیـل برای پیامبر خـدا صـلّی اللّه علیه وآله آورده است و این نوع قضاوت، در کتابُ الخلافه کنز العمّال موجود است.

صاحب المواقف و شارح آن، در توجیه رفتار ابوبکر می گویند:

«لعلّه لم یر الحکم بشاهد و یمین»(۳)

«شاید ابوبکر حکم شاهد و قَسَم را قبول نداشت».

در پاسـخ می گوییم: اگر چنین باشـد، پس بایـد خود ابوبکر سوگنـد یاد می کرد ;پس چرا سوگنـد یاد نکرد؟ و حال آن که فاطمه علیها السلام همچنان مِلک خود را مطالبه می نمود.

همه این مواردی که مطرح شد، بدون در نظر گرفتن عصـمت حضـرت زهرا و حضـرت علی علیهما السـلام است و بررسی مسئله، به عنوان یک موضوع حقوقی بیان شد، پس باید تمام موازین حقوقی، که در کتاب های قضایی ذکر شده اند، بر آن منطبق باشد.

همچنین در این مـاجرا، امام حسن و امام حسـین علیهما السـلام و نیز اُمّ ایمن ـ که رسول خـدا صـلّی اللّه علیه وآله به بهشتی بودن او گواهی داده بود(۴) ـ نیز شهادت داده اند، امّا شهادت آن ها نیز پذیرفته نشد. (۱) صحیح ابی داوود: ۳ / ۴۱۹.

(۲) صحیح مُسلم: ۵ / ۱۲۸.

(۳) شرح المواقف: ۸ / ۳۵۶.

(۴) ر. ک: شرح حال او در طبقاتِ ابن سعد، و الإصابه ابن حَجَر: ۴ / ۴۳۲.

دو قضیّه مشابه و حکم متفاوت

دو قضیّه مشابه و حکم متفاوت اکنون این قضیّه را در شکل دیگری بحث می نماییم و می گوییم:

اگر به فرض مُحال، بپذیریم که فاطمه و اهل بیت علیهم السـلام معصوم نیستند و فاطمه علیها السلام نیز پاره تن رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله نیست و فدک هم در زمان حیات رسول خدا صـلّی اللّه علیه وآله در دست او نبوده است، در این مطلب که ایشان یکی از بزرگان صحابه بوده است، شکّی نیست.

بی تردید آن حضـرت علیها السـلام مانند یکی از صـحابه است، ولی می بینیم که در قضـیّه ای کاملاً مشابه که درباره یکی دیگر از صحابه رخ داده است، ابوبکر سـخن آن صـحابی را می پذیرد و او را تصدیق می کند و به سخنش ترتیب اثر می دهد ;در حالی که به سخن حضرت زهرا علیها السلام وقعی نمی نهد؟!

بُخاری و مُسلم از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده اند که هنگامی که اموال بحرین را نزد ابوبکر آوردند، جابر نزد او بود و به او گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به من فرموده بود: هر گاه اموال بحرین بیاید، مقداری از آن را به تو می بخشم.

ابوبکر به جابر گفت: برو هر اندازه که پیامبر به تو وعده داده بود، بردار.

آری، رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله در قید حیات نیست، جابر ادّعا می کند که رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به او وعده داده است که: «اگر اموال بحرین بیاید، فلان مقدار به تو می دهم». حال که اموال بحرین رسیده است، ابوبکر جانشین رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله شده است ;و فقط با شنیدن ادّعای جابر، سخن او را تصدیق می کند، به گفته او ترتیب اثر می دهد و مقداری را که ادّعا می کند، به او می پردازد.

توجیه واقعه

توجیه واقعه در این ماجرا ـ که در صحیح بُخاری و مُسلم آمده است ـ دقّت کنید و ببینید که شارحان صحیح بُخاری، چگونه کار ابوبکر را در پذیرش ادّعای آن صحابی درباره وعده رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله به او ـ آن هم بدون مطالبه هیچ شاهد و سوگندی در ادّعایش ـ توجیه می کنند:

الف ـ کرمانی در کتاب الکواکب الدراری فی شرح صحیح البُخاری که یکی از مشهورترین شرح های بُخاری است، می گوید:

«وأمّا تصدیق أبی بکر جابراً فی دعواه، فلقوله صلّی اللّه علیه وسلم: من کذب عَلَیّ متعمداً فلیتبوّأ مقعده من النار»، فهو وعید، ولا یُظنّ بأنّ مثله ـ مثل جابر ـ یقدم علی هذا»(۱)

«تصدیق جابر در این ادّعایش از سوی ابوبکر، به دلیل سخن پیامبر صلّی اللّه علیه وآله بوده است که فرمود: «هر کس از روی عمد بر من دروغ ببندد، آتش را جایگاه خویش ساخته است» و این یک وعده عذاب است و گمان نمی رود که کسی چون جابر، اقدام به چنین کاری کند».

شما که گمان نمی کنید جابر اقدام به چنین کاری کند و به رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله دروغ ببندد، بلکه بر عکس گمان می کنید که او در ادّعایش صادق باشد، چرا درباره حضرت زهرا علیها السلام ـ فقط به عنوان یک صحابی همانند دیگر صحابه ـ چنین گمانی را ندارید؟

ب ـ ابن حَجَر عسقلانی در فتح الباری می گوید:

«وفی هذا الحدیث دلیل علی قبول خبر الواحد العدل من الصحابة، ولو جرّ ذلک نفعاً لنفسه»(۲)

«این حدیث دلیلی است بر این که سخن صحابی عادل به صورت انفرادی باید مورد قبول باشد، گرچه این سخن سودی برای او در پی داشته باشد».

پس، این توجیه، بر قبول سخن او دلالت می کند ;چرا که ابوبکر از جابر شاهدی بر صحّت ادّعایش نخواسته است ;امّا این برخورد کجا و برخورد او با زهرا علیها السلام که می گفت: «رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله فدک را به او بخشیده است و فدک را مِلک او قرار داده است»، کجا؟!

ج ـ عینی در کتاب عمدة القاری فی شرح صحیح البُخاری می گوید:

«إنّما لم یلتمس شاهداً منه ـ أی من جابر ـ لأنّه عدل، بالکتاب والسنّه، أمّا الکتاب فقوله تعالی: (کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةً أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)وقوله تعالی: (وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً) فمثل جابر إنْ لم یکن من خیر أُمّة فمن یکون؟ وأمّا السنّه، فلقوله صلّی اللّه علیه وسلم: «من کذب عَلَیّ متعمداً» . . . ولا یظنّ بمسلم فضلاً عن صحابی أنْ یکذب علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه وسلم متعمّداً»(۳)

«چون جابر به دلیل قرآن و سنّت «عادل» است، پس ابوبکر هم از او شاهد نخواسته است، دلایل قرآنی نیز بر این، حکم می کند ;

آن جا که می فرماید: (کُنْتُمْ خَیْرَ أَمَّهٔ أَخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) و یا در آیه دیگر که می فرماید: (وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أَمَّهً وَسَطاً).

بنا بر این، اگر کسی چون جابر از «خَیْرَ أُمّهٔ» نباشد، پس چه کسی چنین است؟ و دلیل از سنّت هم روایتی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله فرموده است: «هر کس از روی عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه خود را آتش قرار داده است».

بنا بر این، گمان نمی رود مسلمانی از روی عمد به رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله دروغ ببندد، تا چه رسد به یک صحابی».

چگونه ابوبکر، جابر را در ادّعایش تصدیق می کند، ولی حضرت زهرا علیها السلام را در ادّعایش تصدیق نمی کند؟

آیا حضرت زهرا علیها السلام کمتر از جابر است؟

آیا او از مصادیق «خَیْرَ أُمَّهٔ» به شمار نمی رود؟

آیا گمان می رود که ایشان به رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله دروغ ببندد؟ در حالی که شما نسبت به هیچ مسلمانی ـ تا چه رسد به یک صحابی ـ چنین گمانی ندارید.

فرق بین ادّعای جابر و ادّعای فاطمه علیها السلام ـ با صرف نظر از همه مقاماتش و تنها بر این اساس که وی نیز یکی از صحابه است ـ چیست؟

چرا ادّعای جابر پذیرفته می شود؟

چگونه خبر واحد، آن جا حجّت می شود؟

چرا ادّعای فاطمه علیها السلام با وجود قاعده «ید» و شاهدهای متعدّد پذیرفته نمی شود، امّا ادّعای جابر بدون هیچ شاهد و قَسَم می پذیرفته می شود؟!

بنا بر این، در ورای این قضیّه، موضوع دیگری وجود دارد ... . (۱) الکواکب الدراری فی شرح البُخاری: ۱۰ / ۱۲۵.

(۲) فتح الباری فی شرح البُخاری: ۴ / ۳۷۵.

(۳) عمدهٔ القاری فی شرح البُخاری: ۱۲ / ۱۲۱.

مطالبه فدک به عنوان ارث

مطالبه فدک به عنوان ارث فاطمه علیها السلام ناامید به خانه برمی گردد ; . . .آن گاه روزی دیگر می آید تا فدک و دیگر اموال بازمانده از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله را به عنوان ارثِ پدرش مطالبه نماید.

فدک از سرزمین هایی بود که رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله برای تصرّف آن ها، لشکرکشی نکرده بود ;و چنین سرزمین هایی به اتّفاق همه علما از آنِ شخص رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله است و دیگر مسلمانان، هیچ گونه سهمی در آن ندارند. از سوی دیگر، هر مال و حقّی که از مسلمانی پس از مرگ او بماند، از آنِ ورثه اوست و ـ به اتّفاق نظر ـ حضرت زهرا علیها السلام نزدیک ترین وارث پیامبر صلّی اللّه علیه وآله است ;لذا آن حضرت علیها السلام وقتی با تکذیب ادّعای مالکیّت فدک مواجه می شود، آن را به عنوان میراث مطالبه می فرماید.

آن چه بیان شد، چهار مقدّمه بود که به طور مرتّب و پی در پی آورده شد.

قضیّه ذیل را بُخاری و مُسلم از عایشه روایت کرده اند. ما روایت بُخاری را نقل می کنیم:

عایشه گوید:

«إنّ فاطمهٔ علیها السلام بنت النبی أرسلت إلی أبی بکر تسأله میراثها من رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله، ممّا أفاء اللّه علیه بالمدینهٔ وفدک وما بقی عن خمس خیبر، فقال أبوبکر: إنّ رسول اللّه قال: «لا نورّث ما ترکناه صدقهٔ»، إنّما یأکل آل محمّد فی هذا المال، وإنّی واللّه لا أُغیّر شیئاً من صدقهٔ رسول اللّه عن حالها التی کان علیها فی عهد رسول اللّه، ولأعلمنّ فیها بما عمل به رسول اللّه.

فأبی أبو بکر أن یدفع إلی فاطمهٔ منها شیئاً، فوجدت فاطمهٔ علی أبی بکر فهجرته، فلم تکلّمه حتّی توفّیت، وعاشت بعد النبی ستّهٔ أشهر، فلمّا توفّیت دفنها زوجها علی لیلاً ولم یؤذن بها أبا بکر وصلّی علیها . . .»(۱)

«فاطمه، دختر رسول خدا برای ابوبکر پیغام فرستاد و اموال «فیء» موجود در مدینه، فدك و آن چه از خمس خیبر مانده بود را به عنوان میراث باقی مانده از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله، مطالبه کرد.

ابوبکر در پاسخ گفت که رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله گفته است:

«ما ارث نمی نهیم، هر چه از ما بماند، صدقه است ;»آل محمّد فقط می توانند از آن مال استفاده کنند ;به خدا سوگند! چیزی از صدقه ای را که رسول خدا قرار داده و در زمان خود او بوده است، تغییر نمی دهم و درباره آن ها همان گونه رفتار خواهم کرد که رسول خدا رفتار می کرد.

ابوبکر از این که چیزی از آن اموال را به فاطمه علیها السلام بدهد، خودداری کرد.

فاطمه علیها السلام بر ابوبکر خشم گرفت و او را ترک کرد و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت. او بعد از پیامبر، شش ماه زندگی کرد و هنگامی که فوت کرد، همسرش علی، شبانه بر او نماز خواند، او را دفن کرد و ابوبکر را خبر ننمود».

ماجرای مطالبه فدك به عنوان ارث، از سوی حضرت زهرا علیها السلام، از موضوعاتی است که در طول تاریخ و از زمان های قدیم محور نگارش کتاب های زیادی بوده است و خطبه حضرت زهرا علیها السلام در این باره، خطبه ای جاودانی است که بر پیشانی روزگار خواهد ماند.

در این جا نیز پرسش هایی مطرح است:

ـ چگونه گفته ابی سعید و ابن عبّاس، شهادت علی و حسنین علیهم السلام و سخن دیگران درباره این که رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله فدك را به فاطمه علیها السلام بخشیده است، پذیرفته نمی شود، ولی سخن ابوبکر که به تنهایی می گوید: «پیامبران ارث نمی نهند» پذیرفته می شود؟

ـ چرا سخن آن همه صحابی بزرگ، بر سخن یك تن ترجیح داده می شود؟

آرا و نظریّات علما را در این زمینه ملاحظه کنید، نظریّات آن ها متفاوت و کلماتشان به طور جدّ مضطرب است.

آن ها از توجیه این مطلب درمانده شده اند، مهم ترین چیزی که شاید بتوان گفت این است که می گویند: «ابوبکر تنها راوی این حدیث نیست، بلکه این حدیث از متواترات است و ابوبکر فقط آن را روایت کرده است». (۱) صحیح بُخاری، باب غزوه خیبر ; صحیح مُسلم: کتاب الجهاد والسیر.

نکاتی قابل تأمّل

نکاتی قابل تأمّل این نظریه را در قالب چند نکته بررسی می کنیم:

نکته نخست

چرا تا آن زمان، کسی این سخن را از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله نشنیده بود؟

چرا کسی آن را نقل نکرده بود؟ و حتّی تا آن لحظه، کسی این روایت را از خود ابو بکر نیز نشنیده بود؟

نکته دوم

چرا تا آن روز، هیچ یك از اهل بیت پیامبر علیهم السلام این حدیث را نشنیده بودند؟ و حتّی وارثان پیامبر از وجود چنین سخنی خبر نداشتند؟ چرا همسران پیامبر صلّی اللّه علیه وآله عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و سهم ارث خود را مطالبه کردند؟ چرا عثمان این سخن پیامبر را به آن ها گوشزد نکرد؟ چرا عثمان نزد ابوبکر رفت و خواسته همسران پیامبر صلّی اللّه علیه وآله را به او گفت؟

پس عثمان هم مانند اهل بیت علیهم السلام و همسران رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله از وجود این حدیث بی خبر بوده است.

فخر رازی در این مورد، نکته ظریفی در تفسیرش آورده است ;او می گوید:

«إنّ المحتـاج إلی معرفـۀ هـذه المسألـۀ مـا كـان إلاّـ فاطمـۀ وعلی والعبّـاس، وهؤلاء كانوا من أكابر الزهّاد والعلماء وأهل الـدين، وأمّا أبوبكر، فإنّه ما كان محتاجاً إلی معرفـۀ هـذه المسأله، لأنّه ما كان ممّن يخطر بباله أنّه يورّث من الرسول، فكيف يليق بالرسول أن يبلّغ هذه المسألۀ إلی من لا حاجۀ له إليها، ولا يبلّغها إلی من له إلی معرفتها أشدّ الحاجۀ؟»(۱)

«دانسـتن مسئله ارث پیامبر صلّی اللّه علیه وآله مورد نیاز کسی جز فاطمه، علی و عبّاس(۲) نبوده است و این ها خود از بزرگان علما، اهـل دین و از زاهـدان روزگار بوده انـد، ولی ابوبکر نیازمنـد دانسـتن این مسـئله نبوده و به ذهنش هم خطور نمی کرده است که از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله ارث ببرد ;پس چگونه زیبنده رسول خداست که این مسئله را به کسی که نیازمند آن نیست، بیاموزد و به کسانی که بیشترین نیاز را به دانستن آن دارند، نیاموزد؟».

نکته سوم

از همه این موارد که صـرف نظر کنیم، ادّعـای تواتر حـدیث، چیزی جز یـک ادّعـای دروغ نیست ;چرا که علمـای اهل سنّت، خود تصـریح دارنـد که ابوبکر، تنها ناقل این حـدیث است و به همین دلیل، در بحث حجیّت خبر واحد، به عنوان نمونه و مثالی برای خبر واحد، همین خبر را مطرح می کنند(۳).

افزون بر این، در احادیث دیگر نیز شواهـدی بر انفراد ابوبکر در نقل این حدیث، وجود دارد(۴ ;)و حتّی متکلّمان نیز اقرار دارند که ابوبکر در نقل این حدیث، منفرد است(۵).

نکته چهارم

بی تردیـد، ابوبکر هم از راویان این حدیث نیست ;حتّی به صورت منفرد ;بلکه این سـخن، حدیثی جعلی است که برخی برای دفاع از ابو بکر ساخته اند. ابوبکر در آن ماجرا هیچ جوابی نداشته که ارائه دهد و به این حدیث نیز استدلال نکرده است.

این نکته ای است که آن را حافظ عبدالرحمان بن یوسف ابن خَراش گفته است.

او می گوید: این حدیث، حدیث باطلی است که مالك بن اوس بن حدثان آن را جعل کرده است و همو، راوی این داستان است.

ابن عَدی در شرح حال حافظ، ابن خراش(۶) می نویسد:

«سمعت عبدان يقول: قلت لابن خراش: حديث ما تركناه صدقه؟

قال: باطل، أتّهم مالك بن أوس بالكذب»(۷)

«از عبدان شـنیدم که می گفت: به ابن خراش گفتم که درباره حدیث «ما ترکناه صدقه» چه می گویی؟ گفت: سخن باطلی است ;به نظر من، مالك بن اوس آن را ساخته و او دروغگو است».

آری، به راستی می بینیـد که چگونه محکمات قرآن را با یک حـدیث جعلی ـ که این حافظ بزرگ آن را باطل دانسـته است ـ کنار می نهند؟

بنا بر آن چه گفته شـد، روشن گردید که ماجرای غصب فدك و تکذیب حضـرت زهرا و اهل بیت علیهم السـلام، از قضایایی بوده است که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله از آن خبر داده بود.

به راستی، هنگـامی که انسـان آزاد، چنین قضایـایی را می نگـارد یا می خوانـد و یا بازگو می کنـد، دلش خون می شود ;امّا اکنون بخشـی از قضایایی را که تحقیق و بررسـی کرده ایم، بازگو می نماییم ;تا به بینش و بصیرت خود و خوانندگان، بیفزایم. (۱) التفسير الكبير: ۹ / ۲۱۰.

(۲) تـذكّر به این نکته ضـروری است که بر اسـاس فقه جعفری عمو، در طبقه اول قرار نمی گیرد و بـا وجود اولاـد، از برادرزاده اش

ارث نمی برد.

(۳) اگر تردید دارید به منابع ذیل بنگرید: ابن حاجب در المختصر فی علم الأُصول: ۲ / ۵۹ ، فخر رازی در المحصول فی علم الأُصول: ۲ / ۸۵ ، غزالی در المستصفی فی علم الأُصول: ۲ / ۱۲۱، آمدی در الإحکام فی اصول الأحکام: ۲ / ۷۵ و ۳۴۸، بُخاری در کشف الأسرار فی شرح أُصول البزودی و دانشمندان دیگر عامه در کتاب های اصول فقه همین مطلب را بیان کرده اند.

(۴) برای نمونه بنگرید به: کنز العمّال: ۱۲ / ۶۰۵ ح ۱۴۰۷۱.

(۵) بنگرید: شرح المواقف: ۸ / ۳۵۵ و شرح المقاصد: ۵ / ۲۷۸.

(۶) درگذشته سال ۲۸۳ هـ ق. او در معایب شیخین، دو جلد کتاب نوشته است. به جهت همین دو جلد کتاب، وی را به شیعه بودن متّهم کرده اند ;این در حالی است که همه کتاب های عامّه از قول و آرای ابن خراش در علم حدیث و رجال، پر است.

ملاحظه کنید و ببینید که چگونه ذهبی بر او حمله می کند و می گوید:

به خدا سوگند! این شیخی که پایش لغزیده، هموست که کوشش و تلاشش تباه شده است ;چرا که او حافظ عصر خود بود و در تحصیل علم، سفرهای طولانی داشت، دارای اطّلاعات بسیار بود و احاطه در علم داشت ;امّا بعد از این، از علمش بهره نبُرد (گویی آن گاه از علم و دانش خود بهره می برند که فقط به نفع خلفا سخن بگویند).

(۷) الکامل فی الضعفاء: ۵ / ۵۱۸.

بخش ششم: آتش به خانه وحی

بخش ششم

آتش به خانه وحی سوزاندن خانه حضرت زهرا علیها السلام پیش تر بیان شد که این قوم، از بازگویی حوادث و نقل جزئیّات امور و درج تفصیل وقایع، جلوگیری کردند. آیا با وجود این شما توقّع دارید که بُخاری برایتان نقل کند: فلانی، فلانی و فلانی با دست خودشان خانه زهرا علیها السلام را آتش زدند؟

آیا انتظار مشاهده چنین جملاتی را در کتب عامّه دارید؟!

دیدید که بُخاری، مُسلم و دیگران، احادیثی را که یک دهم این مسائل نیز اهمیّت ندارد، چگونه تحریف می کنند ;تا چه رسد به این وقایع؟!

سوزاندن خانه زهرا علیها السلام از مسائل قطعی در احادیث و کتاب های ما است، علما، راویان و نویسندگان ما، بر آن اتّفاق نظر دارند و کسی که آن را انکار کند، یا در آن تردید نماید، یا دیگران را به تردید وادارد، ـ هر که باشد ـ از محدوده علمای ما، بلکه از جمع شیعیان، خارج است.

در کتب اهل سنّت این مسئله به شکل های مختلفی آمده است.

در این نوشتار قضایا، اخبار و روایات این مسئله به گونه ای مرتّب شده که هیچ نکته ای بر خوانندگان و حقیقت جویان مشتبه نگردد و نکات بحث، به هم نیامیزد ;تا هشیارانه ملاحظه شود که در نقل این ماجرا و حوادث مربوط به آن، چه ها که نکرده اند!

و در همین مقداری هم که نقل کرده اند، چه دسیسه ها که به کار نبرده اند!؟ و آن چه را که نقل نکرده اند، یا از نقل آن جلوگیری شده است، و یا از روی عمد، نقل آن را ترک کرده اند ;خود بحث دیگری است.

اینک مطالبی را که در این مورد نقل کرده اند ;تحت چند عنوان بیان می کنیم.

۱ ـ تهدید به سوزاندن

بعضی از اخبار و روایات می گوید: عمر بن خطّاب به سوزاندن تهدید کرد.

پس نخستین عنوان بحث، «تهدید» است. این مطلبی است که در کتاب المصنّف نوشته ابن ابی شِیبه ـ یکی از اساتید و مشایخ بُخاری (درگذشته سال ۲۳۵ هـ ق) ـ دیده می شود.

او ماجرا را به سند خود از زید بن اَسلم و زید هم از پدرش اَسلم، روایت می کند.

اَسلم ـ که غلام عمر بوده است ـ می گوید:

«حین بویع لأبی بکر بعد رسول اللّه، کان علی والزبیر یدخلان علی فاطمهٔ بنت رسول اللّه، فیشاورونها ویرتجعون فی أمرهم.

فلمّا بلغ ذلک عمر بن الخطّاب، خرج حتّی دخل علی فاطمهٔ فقال: یا بنت رسول اللّه! واللّه! ما أحد أحبّ إلینا من أبیک، وما من أحد أحبّ إلینا بعد أبیک منک، وأیم اللّه ما ذاک بمانعی إنْ اجتمع هؤلاء النفر عندک أن أمرتهم أن یحرّق علیهم البیت»(۱)

«هنگامی که پس از رسول خدا، با ابوبکر بیعت شد ;علی و زبیر وارد خانه فاطمه، دختر رسول خدا می شدند و با او درباره وضعیّتشان مشورت می کردند.

«چون این خبر به عمر بن خطّاب رسید، او نزد فاطمه رفت و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند! شخصی محبوب تر از پدرت، نزد ما نیست و بعد از پدرت، شخصی محبوب تر از تو، نزد ما نیست ;به خدا سوگند! اگر این افراد نزد تو جمع شوند، چیزی مانع من نمی شود که فرمان دهم تا خانه را به رویشان بسوزانند».

این مطلب در تاریخ طبری نیز با سند دیگری آمده است:

«أتی عمر بن الخطّاب منزل علی، وفیه طلحهٔ والزبیر ورجال من المهاجرین فقال: واللّه! لأُحرقنّ علیکم أو لتخرجنّ إلی البیعهٔ.

فخرج علیه الزبیر مصلتاً سیفه، فعثر فسقط السیف من یده، فوثبوا علیه فأخذوه»(۲)

«عمر بن خطّاب به خانه علی آمد، طلحه و زبیر(۳) و گروهی از مهاجرین، در خانه علی جمع شده بودند ;عمر گفت: به خدا سوگند! یا برای بیعت خارج می شوید، یا خانه را بر شما می سوزانم.

زبیر با شمشیر آخته بیرون آمد، لیز خورد و شمشیر از دستش افتاد. به سویش حمله کردند و او را گرفتند».

ما در این مبحث، به همین دو مأخذ اکتفا می کنیم ;امّا برخی از بزرگان و حُفّاظ حدیث اهل سنّت، تا این حد هم نقل نکرده اند; بلکه بیشتر به تحریف و سانسور حقایق اقدام کرده اند.

«ابن عبدالبر» در کتاب الإستیعاب همین خبر را از طریق ابی بکر بزّار، به همان سندی که نزد ابن ابی شِیبه بود ;از زید بن اَسلم و او هم از اَسلم، بدین صورت روایت می کند:

«إنّ عمر قال لها: ما أحد أحبّ إلینا بعده منک.

ثمّ قال: ولقد بلغنی إنّ هؤلاء النفر یدخلون علیک ولأن یبلغنی لأفعلنّ لأفعلنّ»(۴)

«عمر به فاطمه گفت: بعد از پدرت کسی محبوب تر از تو، نزد ما نیست.

سپس افزود: به من خبر رسیده است که آنان نزد تو می آیند ;اگر بیرون نیایند، چنین و چنان می کنم».

همان خبر، همان سند، همان راوی، و تا این حد تصرّف!

کسانی که تا این حد، روایات را تحریف می کنند ;چگونه توقّع دارید که برایتان نقل کنند که: «او خانه را آتش زد»؟!

کدام عاقل می تواند چنین توقّعی از اینان داشته باشد؟ و اگر کسی چنین توقّعی داشته باشد، یا نادان است یا خود را به نادانی زده است و قصد شوخی دارد.

۲ ـ آوردن آتش گیره و فِتیله(۵)

در برخی دیگر از روایاتی که به این ماجرا پرداخته اند، عنوان «آتش گیره آورْد» یا «فتیله آورْد» دیده می شود که برخی از مصادر آن را بیان می نماییم:

بَلاذری (درگذشته سال ۲۲۴ هـ ق) در أنساب الأشراف با سلسله سند خود، این گونه روایت می کند:

«إنّ أبا بکر أرسل إلی علی یرید البیعهٔ، فلم یبایع، فجاء عمر ومعه فتیله.

فتلقّته فاطمهٔ علی الباب، فقالت فاطمهٔ: یابن الخطّاب! أتراک محرّقاً عَلَیّ بابی؟!

قال: نعم، وذلک أقوی فیما جاء به أبوک»(۶)

«ابوبکر برای علی پیام فرستاد و از او خواست که بیعت کند، او بیعت نکرد ;عمر با فتیله ای آمد.

فاطمه پشت در ایستاد و گفت: ای پسر خطّاب! می خواهی دَرْ را بر من آتش بزنی؟

عمر گفت: آری! و این از آن چه پدرت آورده، قوی تر است».

ابن عبدربّه (درگذشته سال ۳۲۸ هـ ق) در العقد الفرید می نویسد:

«وأمّا علی والعبّاس والزبیر، فقعدوا فی بیت فاطمهٔ حتّی بعث إلیهم أبوبکر لیخرجوا من بیت فاطمهٔ وقال له: إنْ أبوا فقاتلهم.

فأقبل بقبس من نار علی أنْ یضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمهٔ فقالت: یابن الخطّاب، أجئت لتحرق دارنا؟

قال: نعم، أو تدخلوا ما دخلت فیه الأُمّه»(۷)

«علی، عبّاس و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا این که ابوبکر شخصی را(۸) فرستاد و از آن ها خواست تا برای بیعت خارج شوند و به او گفت: اگر نپذیرفتند، آن ها را بکش.

عمر با شعله هایی از آتش آمد تا خانه را بر آن ها آتش زند ;فاطمه او را دید و گفت: ای پسر خطّاب! آیا آمده ای که خانه ما را بسوزانی؟

عمر گفت: آری! مگر، آن چه را که مردم پذیرفته اند، شما هم بپذیرید».

عبارات نقل شده را با یکدیگر مقابله کنید تا تفاوت های آن ها و میزان تحریفات و تصرّفات، مشخّص شود.

تاریخ نگار اهل سنّت، ابو الفداء (درگذشته سال ۷۳۲ هـ ق) نیز در کتاب المختصر فی أخبار البشر این روایت را نقل کرده است و در انتهای آن این گونه می نویسد:

«وإنْ أبوا فقاتلهم، ثمّ قال: فأقبل عمر بشیء من نار علی أن یضرم الدار»(۹)

« . . . اگر نپذیرفتند، آن ها را بکُش، پس عمر با مقداری آتش آمد تا خانه را بسوزاند».

۳ـ حاضر کردن هیزم برای سوزاندن خانه

مسعودی در مروج الذهب می نویسد:

«عُرْوَهٔ بن زبیر» برای توجیه اعمال برادرش «عبداللّه بن زبیر» ـ که بنی هاشم را در شِـعْب محصور ساخته و هیزم جمع کرده بود تا آن ها را بسوزاند، مگر این که با او بیعت کنند ـ ;می گوید: عمر نیز هیزم آماده کرده بود تا خانه را بر کسانی که از بیعت با ابوبکر سر باز زده بودند، بسوزاند(۱۰).

عُرْوَهٔ بن زبیر گوید: «هیزم حاضر کرد»، دیگران می گویند: «مقداری آتش آورد». آری، هیزم آماده بود، آتش نیز آوردند ;آیا می خواهید تصریح کنند که آتش را بر هیزم نهادند؟

یعنی اگر تصریح نکنند ـ که هرگز هم تصریح نمی کنند ـ در این خبر (آتش زدن در خانه)، شک ـ یا تشکیک ـ می کنیم؟ خبری که امامانِ ما، آن را قطعی می دانند و علما و طائفه شیعه، بر آن اتّفاق نظر دارند؟!

۴ـ آمدن برای سوزاندن

عبارت دیگری که دیده می شود، این است: «عمر به خانه علی آمد تا آن را به آتش بکشاند».

این عبارت در برخی از کتاب ها، از جمله کتاب روضهٔ المناظر فی أخبار الأوائل والأواخر(۱۱) نوشته ابن شحنه (درگذشته سال

۸۸۲) وجود دارد ;او می گوید:

«إنّ عمر جاء إلی بیت علی لیحرّقه علی من فیه، فلقیته فاطمهٔ فقال: أُدخلوا فیما دخلت فیه الأُمّه»

«عمر به خانه علی آمد تا آن را بر کسانی که داخل آن بودند، بسوزاند ;فاطمه او را دید، او به فاطمه گفت: شما نیز آن چه را که امّت پذیرفته اند، بپذیرید».

نویسنده الغارات، ابراهیم بن محمّـد ثقفی، در کتاب خود درباره وقایع سقیفه، از احمد بن عمرو بجلی، و او از احمد بن حبیب عامری و از حمران بن أعین و او از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که حضرتش فرمود:

«واللّه، ما بایع علیّ حتّی رأی الدخان قد دخل بیته»

«به خدا سوگند، علی بیعت نکرد تا این که دید دود خانه اش را فرا گرفته است».

البتّه کتاب این محدّث بزرگ که حاوی این روایت بوده، به دست ما نرسیده است. این عبارات را شریفِ مرتضی قدّس سرّه در کتاب الشافی فی الإمامه از وی نقل نموده است.

وقتی به شرح حال ابراهیم بن محمّد ثقفی (درگذشته سال ۲۸۰ یا ۲۸۳) مراجعه می کنیم، در تألیفات او دو اثر به نام های: السقیفه و المثالب دیده می شود ;امّا این دو کتاب به دست ما نرسیده است.

البتّه علمای اهل سنّت نیز برای وی شرح حال نگاشته اند و هیچ گونه جرح و ایرادی بر او وارد نکرده اند ;مهم ترین چیزی که گفته اند، این است که: «او رافضی است».

آری، او رافضی است و کتاب های السقیفه و المثالب را نگاشته و روایتی از این دست را به صورت مستند، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

یکی از دلایل صحّت روایت ثقفی، سخن حافظ، ابن حَجَر عسقلانی است ;او می گوید:

«لمّا صنّف کتاب المناقب والمثالب أشار علیه أهل الکوفهٔ أن یخفیه ولا یظهره.

فقال: أیّ البلاد أبعد عن التشیّع؟

فقالوا له: إصفهان.

فحلف أنْ یخفیه ولا یحدّث به إلاّ فی إصفهان ثقهً منه بصحّهٔ ما أخرجه فیه، فتحوّل إلی إصفهان وحدّث به فیها»(۱۲)

«زمانی که ثقفی کتاب المناقب و المثالب را تألیف کرد.

اهل کوفه به او گفتند تا آن ها را مخفی کند و آشکار نسازد.

او گفت: کدام شهر از مبانی تشیّع دورتر است؟

گفتند: اصفهان(۱۳).

او سوگند خورد که کتاب را مخفی سازد و حدیثی از آن را نگوید مگر در اصفهان و تمام آن چه از این کتاب روایت می کند، از افراد موثّق باشد و روایاتش همه صحیح.

پس به اصفهان رفت و روایات کتابش را در آن جا بازگو کرد».

این ماجرا را ابو نعیم اصفهانی نیز در أخبار اصفهان آورده است.

در روایت اخیر، سخن از «دود» است که حضرتش فرمود:

«واللّه ما بایع علی حتّی رأی الدخان قد دخل بیته»

«به خدا سوگند! علی بیعت نکرد تا دید دود خانه اش را فرا گرفته است».

هر چند ناقلان، در روایات پیشین از این که تا این حد به ماجرا تصریح کنند، خودداری کرده بودند ;ولی از «هیزم»، «آتش»،

«شعله»، «فتیله» و به صراحت سخن گفته بودند ;فقط ننوشته بودند: «آتش بر هیزم نهاد».

آیا شما می خواهید این را هم تصریح کنند؟

آیا راویان این اخبار، عاقل نیستند؟

آیا آن ها نمی خواهند زنده بمانند و زندگی کنند؟

همه می دانیم که شرایط موجود، به آن ها اجازه نمی داد که به بیش از این، تصریح کنند.

از طرف دیگر، آنان می دانستند که خوانندگان کتاب هایشان و کسانی که این روایات به دست آن ها می رسد، عاقل هستند و فهم دارند و از آن چه گفته شده است، مطالب دیگری را که به میان نیامده است، حدس زده و خواهند فهمید.

آیا می خواهید بگویند: چنین اتّفاقی رخ داده است و به صراحت به تمام موارد و جزئیّات آن تصریح کنند؟

یعنی اگر تصریح آشکار و نصّ کامل نیافتید، تردید می کنید و دیگران را به تردید وامی دارید؟ به خدا این رویّه، شگفت انگیز است. (۱) المصنَّف: ۷ / ۴۳۲.

(۲) تاریخ طبری: ۳ / ۲۰۲.

(۳) به این نکته مهمّ و حسّاس دقّت شود که طلحه نیز در این جمع حضور داشته است ;زبیر]در آن زمان[از نزدیکان اهل بیت علیهم السلام است ;ولی طلحه، از تیره «تیم»، قبیله ابوبکر است.

(۴) الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ۳ / ۹۷۵.

(۵)

(۶) أنساب الأشراف: ۱ / ۵۸۶ .

(۷) العقد الفرید: ۵ / ۱۳.

(۸) فردی که ابتدا رفته است، شخصی غیر از عمر بوده است و ابوبکر بعد از او، عمر را فرستاده است.

(۹) المختصر فی أخبار البشر: ۱ / ۱۵۶.

(۱۰) مروج الذهب: ۳ / ۸۶ ، این سخن را ابن ابی الحدید نیز از قول مسعودی در شرح نهج البلاغه (۲ / ۱۴۷) آورده است.

(۱۱) این کتاب، در حاشیه برخی از چاپ های الکامل ابن اثیر ـ که تاریخ معتبری است ـ چاپ شده است.

(۱۲) لسان المیزان: ۱ / ۱۰۲.

(۱۳) البتّه اصفهان در آن زمان.

بخش هفتم: سقط حضرت محسن علیه السلام

پسران علی علیهم السلام

بخش هفتم

سقط حضرت محسن علیه السلام پسران علی علیهم السلام روایات علمای اهل سنّت در مورد سقط جنین فاطمه علیها السلام بسیار آشفته و مشوّش است و هر کس به روایات، اقوال و سخنان آنان در این زمینه مراجعه کند، به این نکته پی خواهد برد.

این روایات، تصریح دارند که علی علیه السلام سه پسر داشت: حسن، حسین و محسن ـ یا محسِّن، یا محسَّن ـ که رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله این نام ها را با تشبیه به نام های فرزندان هارون: (شبر، شبیر، مبشر)، بر آن ها نهاده بود.

این مطالب در المسند احمد بن حنبل(۱) و المستدرک حاکم نیشابوری(۲) و دیگر مصادر عامّه موجود است ;حاکم نیشابوری،

روایت را صحیح دانسته و ذهبی(۳) نیز صحّت آن را تأیید کرده است.

اکنون این پرسش مطرح است که آیا علی علیه السلام پسری به این نام داشته است؟

می گویند: آری، او فرزندی به نام محسن داشت.

می پرسیم: چگونه زیست؟ و سرانجامش چه شد؟

آن ها وجود او را می پذیرند، امّا در ادامه مطلب، دچار اختلاف می شوند. آیا شما انتظار دارید که آشکارا و بدون هیچ گونه پرده پوشی و با صراحت و شفّافیّت کامل سخن بگویند؟!

دیدیم و در بحث های آینده نیز خواهیم دید که این ها نمی توانستند همه حقایق را بگویند ;لذا، اخبار و احادیث را بازیچه خود ساختند ;با این فرض، آیا توقّع دارید که در این خصوص، به صراحت سخن بگویند؟!

البتّه گاهی در این میان افرادی پیدا شده اند که حقیقت را بازگو کرده اند و البتّه با مشکلاتی نیز رو به رو می شدند و تاوان سنگینی برای بازگویی حقیقت دادند. یکی از آن ها ابن ابی دارم (درگذشته سال ۳۵۲ هـ ق) است.

ذهبی در شرح حال او می گوید:

«الإمام الحافظ الفاضل أبوبکر أحمد بن محمّد السری بن یحیی بن السری بن أبی دارم التمیمی الکوفی الشیعی]أصبح شیعیاً!![محدِّث الکوفه، حدّث عنه الحاکم، و أبوبکر بن مردویه، و یحیی بن إبراهیم المزکِّی، وأبو الحسن بن الحمّامی، والقاضی أبوبکر الجیلی، وآخرون. کان موصوفاً بالحفظ والمعرفه، إلاّ أنّه یترفّض]لماذا یترفض؟![، قد ألّف فی الحطّ علی بعض الصحابهٔ»(۴)

«امام، حافظ، فاضل، ابوبکر احمد بن محمّد السری التمیمی الکوفی، الشیعی]شیعی شده ;[از محدّثان کوفه. حاکم، ابوبکر بن مردویه، یحیی بن ابراهیم مزکِّی، ابوالحسن بن الحمّامی، قاضی ابوبکر جیلی و دیگران، از او حدیث نقل کرده اند. او متّصف به حفظ و معرفت است]در وثاقت او مشکلی نیست[جز این که رافضی گری می کند، و درباره معایب برخی از صحابه، کتابی نگاشته است».

ذهبی در این کتاب، بیش از این نمی گوید و به اتّهام رافضی گری و اشاره به نگاشتن کتاب در معایب صحابه اکتفا می کند ;امّا وقتی به کتاب دیگر ذهبی به نام میزان الإعتدال مراجعه می کنیم، می بینیم که در آن جا نیز از این شخص یاد کرده است و از حافظ محمّد بن احمد کوفی، ابی بشر دولابی(۵) نقل می کند و می گوید:

«. . . . کان مستقیم الأمر عامّهٔ دهره، ثمّ فی آخر أیّامه کان أکثر ما یقرأ علیه المثالب، حضرتُه ورجل یقرأ علیه: إنّ عمر رفس فاطمهٔ حتّی أسقطت بمحسن»(۶)

«او در طول زندگانی خود دارای عقیده مستقیم بود ;امّا در روزهای پایانی عمر، بیشترین روایاتی که بر او خوانده می شد درباره کارهای ننگ آور صحابه بود. روزی بر او وارد شدم، دیدم شخصی نزد او چنین می خواند: عمر با لگد به فاطمه زد و او محسن را سقط کرد».

ملاحظه می کنید! این راوی در طول زندگانی دارای عقیده مستقیم بود ;امّا چون در پایان زندگانی، روایات مربوط به کارهای ننگ آور صحابه را نقل می کند، از عقیده مستقیم خارج می شود!!

آری! اگر در آن هنگام، این راوی نمی آمد و آن روایت را برای او نمی خوانْد، شاید روایت مذکور، هیچ گاه به دست ما نمی رسید.

عمران بن حصین نیز از بزرگان صحابه است. از او بسیار تمجید کرده اند و در شرح حالش آورده اند: به خاطر گرانقدری و جلالت شأن، فرشتگان با او سخن می گفته اند(۷).

هنگامی که این شخص مرگ را احساس کرد، یکی از یارانش را خبر کرد و برای او درباره متعه حج ـ که عمر بن خطّاب آن را

حرام کرده بود و او این تحریم عمر را زشت می شمرد ـ حدیث نقل کرد ;ولی با او شرط کرد که تا زنده است، این حدیث را از قول او نقل نکند و فقط پس از مرگش، این حدیث بازگو شود(۸). (۱) مسند احمد: ۱ / ۱۱۸.

(۲) المستدرک: ۳ / ۱۶۵.

(۳) تلخیص المستدرک: ۳ / ۱۶۵.

(۴) سیر أعلام النبلاء: ۱۵ / ۵۷۶.

(۵) سیر أعلام النبلاء: ۱۴ / ۳۰۹.

(۶) میزان الإعتدال: ۱ / ۱۳۹.

(۷) بنگرید: الإصابه فی تمییز الصحابه: ۳ / ۲۶.

(۸) متن روایت این گونه است که مطرف گوید: عمران در بستر بیماری بود ـ همان بیماری که در اثر آن از دنیا رفت ; ـ به من پیغام فرستاد و گفت: من احادیثی را برای تو نقل می کنم که شاید پس از من، خداوند به وسیله آن ها تو را بهره مند سازد.

اگر از این بیماری بهبودی یافتم، آن ها را پنهان دار و اگر از دنیا رفتم، می توانی بازگو کنی. آن ها به دست من رسیده است ;بدان که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله بین حج و عمره را حج کرد و در این مورد آیه ای نیاورد و پیامبر نیز نهی نکرد، بلکه مردی آن چه می خواست در مورد آن با رأی و نظر خود بیان کرد. المسند: ۴ / ۴۳۴.

سقط حضرت محسن علیه السلام

سقط حضرت محسن علیه السلام یکی دیگر از افرادی که بر وقوع چنین جنایتی نسبت به حضرت زهرا علیها السلام تصریح دارد، نَظّام معتزلی (درگذشته سال ۲۳۱) است. نَظّام یکی از بزرگان معتزله و از افراد بی باک و نترس بوده است. وی از بزرگانِ علما به شمار می آید. و در مسائل کلامی، نظرات خاصّی دارد که گاه، خلاف مشهور است. نظریات او در لابه لای کتاب ها مطرح شده است. او می گوید:

«إنّ عمر ضرب بطن فاطمهٔ یوم البیعهٔ حتّی ألقت الجنین من بطنها، وکان یصیح عمر: أحرقوا دارها بمن فیها!!

وما کان بالدار غیر علی وفاطمهٔ والحسن والحسین»

«در روز بیعت، عمر به شکم فاطمه زد و در اثر این ضربه، جنین از شکم فاطمه افتاد و عمر فریاد می زد: خانه را بر هر که در آن است، بسوزانید!!

و در خانه، کسی جز علی، فاطمه، حسن و حسین نبود».

این سخن نَظّام را شهرستانی در الملل والنحل(۱) و صَفَدی در الوافی بالوفیات(۲) نقل کرده اند و در کتاب های دیگر نیز دیده می شود.

ابن قُتَیبه نیز در کتاب المعارف این موضوع را آورده بود، امّا اکنون که به چاپ جدید و موجود از کتاب المعارف مراجعه می کنیم، عبارت مورد نظر را نمی یابیم ;چرا که کتاب تحریف شده است!

ابن شهرآشوب (درگذشته سال ۵۸۵) از کتاب المعارف این گونه نقل می کند: «محسن با ضربه قنفذ عدوی سقط شد»(۳).

ولی در متنی که اخیراً چاپ و تحقیق شده(!!) این گونه آمده است: «محسن بن علی در کودکی از دنیا رفت».

سبط بن جَوزی در تذکرهٔ الخواص می گوید: «او در دوران کودکی مُرد»(۴).

از میان محدّثان متأخّر، حافظ، محمّد بن معتمدخان بَدَخْشانی در کتاب نزل الأبرار فیما صحّ من مناقب أهل بیت الأطهار می گوید: «او در کوچکی مُرد»(۵).

وقتی به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مراجعه می کنیم، می بینیم که او از شیخ و استاد خود نقل می کند که وقتی ماجراهای هَبّار بن الأسود ـ که زینب، دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله را ترساند و او سقط جنین کرد و رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله هَبّار را مهدور الدّم خواند ـ در نزد او نقل شد ;شیخ گفت: اگر هنگامی که این مردم به خانه فاطمه هجوم آوردند و او را ترساندند ـ تا آن چه در شکم داشت سقط شد ـ، رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله زنده بود ;حتماً، به مهدور الدّم بودن کسی که فاطمه را ترسانده بود، حکم می فرمود.

ابن ابی الحدید به او می گوید: آیا آن چه برخی از محدّثان روایت کرده اند که: «فاطمه ترسید و محسن سقط شد» را از قول شما روایت کنیم؟ شیخ به او گفت: نه! از من، نه این روایت و نه بطلان آن را نقل نکنید!(۶)

آری، روایت نمی کنند و هر گاه که روایت کنند، تحریف می نمایند و اگر کسی چنین روایاتی را ذکر کند، انواع تهمت ها را بر او می بندند. (۱) الملل والنحل: ۱ / ۵۹.

(۲) الوافی بالوفیات: ۶ / ۱۷.

(۳) مناقب آل أبی طالب: ۳ / ۳۵۸.

(۴) تذکرة الخواصّ: ۵۴.

(۵) نزل الأبرار: ۷۴.

(۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۴ / ۱۹۲.

بخش هشتم: هتک حرمت خانه حضرت زهرا علیها السلام

بخش هشتم

هتک حرمت

خانه حضرت زهرا علیها السلام هجوم به خانه وحی شکّی نیست که هواداران خلیفه، به خانه حضرت زهرا علیها السلام هجوم آوردند و حرمت آن را شکستند. این موضوع از امور مسلّمی است که هیچ شک و شبهه ای در آن راه ندارد و حتّی شخصی مثل ابن تیمیّه نیز در آن تردید نمی کند.

ابن تیمیّه نیز اصل قضیّه را منکر نمی شود، امّا دست به توجیه می زند و می گوید: «او به خانه حمله کرد تا ببیند آیا از اموال خداوند که باید تقسیم شود، چیزی در آن جا یافت می شود که آن را به مسلمانان برساند(!!)»(۱).

به راستی، اگر کسی در این امر تردید کند، بدتر از ابن تیمیّه نخواهد بود؟ چنین فردی چگونه می تواند ادّعا کند که شیعه است یا از فرزندان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است؟

از ابوبکر روایت کرده اند که پیش از مرگ و در آخرین لحظات زندگی خود گفته است:

من بر چیزی از امور دنیا تأسّف نمی خورم مگر سه کاری که کرده ام و ای کاش نمی کردم، و سه کاری که ترک کرده ام و ای کاش ترک نمی کردم ;و ای کاش سه سؤال از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله پرسیده بودم . . . .

این روایت بسیار مهمّی است و ما تنها به نکاتی از آن ـ که به آن ها نیاز داریم ـ، اشاره می کنیم:

«۱ ـ وددت أنّی لم أکشف بیت فاطمة عن شیء وإن کانوا قد غلقوه علی الحرب.

۲ ـ وددت أنّی کنت سألت رسول اللّه لمن هذا الأمر فلا ینازعه أحد»

«۱ ـ ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم، اگر چه برای جنگ، آن را بسته بودند.

۲ ـ ای کاش از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله می پرسیدم که بعد از شما، خلافت از آنِ کیست ;تا کسی در آن نزاع نکند».

آیا گمان می برید که او در این آرزویش صادق بود؟ مگر او در روز غدیر، وقایع دیگر و جایگاه های دیگر از زمره نخستین بیعت کنندگان نبود؟!

این آرزوهای ابوبکر در تاریخ طبری نیز دیده می شود ;البتّه ابن عبدربّه در العقد الفرید، محدّث بزرگ حافظ امام ابی عبید قاسم بن سلّام در کتاب الأموال، ذهبی در مروج الذهب، و ابن قُتَیْبَه در الإمامهٔ والسیاسه نیز آن ها را نقل کرده اند(۲).

البتّه در این مورد نیز قلم تحریف فعّال بوده است ;به کتاب الأموال مراجعه کنید، در آن، به جای «ای کاش!» آمده است: «ای کاش! چنین و چنان نمی کردم»!

ببینید چطور جمله واقعی را حذف می کنند و به جای آن «چنین و چنان» می گذارند!

آیا با این وضع انتظار دارید حقایق را همان گونه که بوده است، نقل کنند؟ از چه کسی چنین توقّع و انتظاری را دارید؟

آری، این چنین فریبکارانه، دست به تحریف می زنند و این گونه سخن می رانند. (۱)

(۲) کتاب الأموال: ۱۳۱، الإمامه والسیاسه: ۱ / ۱۸، تاریخ طبری: ۳ / ۴۳۰، مروج الذهب: العقد الفرید: ۲ / ۲۵۴.

بخش نُهم: نگاهی به چند قضیه دیگر

نکته اول

بخش نهم

نگاهی به چند قضیه دیگر چند نکته ضروری در پایان این مجموعه، یادآوری چند نکته ـ به طور اختصار ـ ضروری به نظر می رسد.

نکته اول: فاطمه علیها السلام هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و در حالی که از ابوبکر خشمگین بود، از دنیا رفت.

این نکته در کتاب های صحاح و دیگر کتاب های عامّه، موجود است و ما آن را از عایشه نقل کردیم.

در این جا چند پرسش مطرح است:

ـ به نظر شما، آیا فاطمه علیها السلام، بدون شناخت و بیعت با امام زمانش از دنیا رفت؟

ـ آیا می توان پذیرفت که فاطمه ـ اویی که علمای اهل سنّت وی را برتر از ابوبکر و عمر می دانند ـ به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته باشد؟

ـ آیا او که اذیّت کردنش حرام و موجب کفر است، بدون بیعت با امام زمانش از دنیا رفته است؟

چه کسی می تواند چنین سخنی را بگوید؟

پس، اگر چنین نیست، امام زمان او کیست؟

نکته دوم

نکته دوم: علی علیه السلام ابوبکر را از درگذشت حضرت زهرا علیها السلام آگاه نساخت ;لذا، نه ابوبکر و نه هیچ کس دیگر از آن قوم، در نماز بر جنازه فاطمه علیها السلام حاضر نشدند.

می دانید که در آن روزگار خواندن نماز بر میّت، یکی از کارهای خلیفه بوده و با وجود او یا حاکم مدینه، هیچ کسی حق نداشته است بدون اجازه آن ها، بر میّت نماز بخواند.

هنگامی که عبداللّه بن مسعود از دنیا رفت، بدون اطّلاع و اجازه عثمان، او را به خاک سپردند ;بدین جهت، عثمان مأموری را نزد عمّار فرستاد و او را مورد ضرب و شتم قرار داد ;نظیر این امر در تاریخ بسیار اتّفاق افتاده است.

بنا بر این، عدم دعوت از ابوبکر برای حضور در نماز حضرت زهرا علیها السلام، نشانه و رمزی حاکی از نپذیرفتن امامت و خلافت اوست.

از این رو، اهل سنّت می دانند که نماز نخواندن ابوبکر بر جنازه شریف حضرت زهرا علیها السلام، دلیل بر عدم خلافت اوست، حدیثی جعل کردند مبنی بر این که علی علیه السلام فردی را نزد ابوبکر فرستاد و ابوبکر با عمر و عدّه ای از اصحاب آمدند و بر حضرت زهرا علیها السلام نماز خواندند ;علی علیه السلام نیز در این نماز به ابوبکر اقتدا کرد(!!) و ابوبکر در نماز چهار تکبیر گفت(!!)

اکنون پس از مطالعه این دروغ ها، این متن را نیز ملاحظه کنید:

حافظ ابن حَجَر عسقلانی در شرح حال عبداللّه بن محمّد قدامه مصیصی می نویسد: او یکی از ضعفاء است که از طریق مالك بن انس، مصائب را از جعفر بن محمّد نقل کرده است.

آنان در مورد اهل بیت علیهم السلام سخنان ناروایی می گویند و روایات بسیاری را از زبان اهل بیت سلام اللّه علیهم علیه آنان جعل می نمایند، از جمله این که آن ها بیشتر اوقات روایاتی را از زبان امیر مؤمنان و فرزندان ایشان و یا از زبان فرزندش محمّد حنفیّه نقل کرده اند که نمونه ای از آن ها، این روایت است:

جعفر بن محمّد از پدرش محمّد باقر از جدّش نقل می کند که:

فاطمه شب هنگام از دنیا رفت. ابوبکر و عمر با گروه زیادی آمدند ;ابوبکر به علی گفت: جلو برو و نماز بگزار!

علی گفت: نه به خدا سوگند! من جلو نمی روم ;تو خلیفه پیامبر خدا هستی!

پس ابوبکر جلو ایستاد و نماز خواند و چهار تکبیر گفت(۱).

این ها از مصیبت های امّت ما است، که نه تنها قضایا را به طور واقعی نقل نکرده اند ;بلکه در برابر آن، روایاتی را جعل کرده اند.

(۱) لسان المیزان: ۳ / ۳۳۴.

نکته سوم

نکته سوم: فاطمه علیها السلام وصیت کرد که شبانه دفن شود تا مظلومیّت او در طول تاریخ جاودان بماند. سخنان امیر مؤمنان علیه السلام به هنگام دفن آن حضرت، بسیاری از جوانب تاریخی این مسئله را باز می نماید و در بردارنده حقایق زیادی است. این سخنان، بسیاری از مصائب را بازگو می کند ;آن سان که زیبنده است که هر مؤمنی در این خطبه دقّت و تأمّل کند(۱).

ابن تیمیّه در توجیه وصیّت حضرت زهرا علیها السلام به دفن شبانه، گوید: افراد بسیاری شبانه دفن شدند(۲).

ولی پرواضح است که فاطمه علیها السلام وصیّت کرد که شبانه غسل داده شود و شبانه دفن شود و افرادی که ایشان را مورد آزار قرار دادند، باخبر نشوند.

آری، همان طور که گفتیم، برخی از طرفداران ابوبکر، خبری با مضمون نمازگزاردن ابوبکر بر جنازه آن حضرت علیها السلام را جعل کرده اند ;ولی خوشبختانه شخصیّتی چون ابن حَجَر عسقلانی، به دروغ بودن آن خبر، تصریح نموده است(۳). (۱)

(۲)

(۳) لسان المیزان: ۳ / ۳۳۴.

سخن پایانی

سخن پایانی آن چه در این نوشتار آمد، نگاهی گذرا به قضایایی بود که پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله رخ داده. روشن

است که به جزئیّات مطالب پرداخته نشد و تفاصیل اقوال و روایات در این قضایا، بیان نشده است.

البتّه در منابع شیعی از طریق اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آن ها، این قضایا به طور مفصّل بررسی و نقل شده است.

امیـد است آن چه که بیان شد، برای راه یابی خردمندان و کاوشـگرانی که با دیده انصاف در پی تحقیق و پژوهش درباره این قضایا هستند، کافی باشد.

درود خداوند بر پیامبر رحمت، حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه وآله و خاندان معصوم او باد.

کتاب نامه

کتاب نامه

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه. حرف «الف»

۳. الإحکام فی اصول الأحکام: علی بن محمّد آمدی، دار الکتاب عربی، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۶.

۴. الإستیعاب فی معرفهٔ الأصحاب: ابن عبدالبرّ، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۵. أُسد الغابه: ابن اثیر، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان.

۶. الإصابه فی تمییز الصحابه: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۷. الإمامه والسیاسه: ابن قتیبه، مؤسسه نشر و پخش حلبی و شرکاءه.

۸. أنساب الأشراف: سمعانی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۰۸. حرف «ت»

۹. تاریخ الطبری: طبری، از منشورات کتابفروشی ارومیّه، قم، ایران.

۱۰. تذکرهٔ الحفّاظ: ذهبی، دار احیاء التراث العربی بیروت، لبنان.

۱۱. تذکرهٔ الخواصّ: سبط بن جَوزی، مؤسّسه اهل البیت علیهم السلام، بیروت، لبنان، سال ۱۴۰۱.

۱۲. التفسیر الکبیر: فخر رازی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۵.

۱۳. تلخیص المستدرک: ذهبی، دار المعرفه، بیروت، لبنان.

۱۴. تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵. حرف «ج»

۱۵. جامع الأُصول: ابن اثیر، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۷. حرف «ح»

۱۶. حلیهٔ الأولیاء: ابونعیم اصفهانی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸. حرف «خ»

۱۷. الخصائص: نَسایی، مجمع إحیاء الثقافهٔ الإسلامیهٔ، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۹. حرف «د»

۱۸. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۲۱.

حرف «س»

۱۹. سیر أعلام النبلاء: ذهبی، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان، چاپ نهم، سال ۱۴۱۳. حرف «ش»

۲۰. شرح المقاصد: تفتازانی، از منشورات شریف رضی، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۰۹.

۲۱. شرح المواقف: سیّد شریف جرجانی، از منشورات شریف رضی، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۲.

۲۲. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید معتزلی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷. حرف «ص»

۲۳. صحیح ابی داوود: سلیمان بن اشعث سجستانی (أبی داوود)، دار الکتاب العربی، بیروت.

۲۴. صحیح بُخاری: بُخاری، دار ابن کثیر، دمشق، بیروت، یمامه، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۴.

۲۵. صحیح مُسلم: مسلم نیشابوری، مؤسسه عز الدین، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۷.

۲۶. الصواعق المحرقه: ابن حجر هیتمی مکّی، مکتبهٔ القاهرهٔ، قاهره، مصر.

حرف «ط»

۲۷. الطبقات الکبری: ابن سعد، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۸. حرف «ع»

۲۸. العقد الفرید: ابن عبد ربّه، دار الکتاب العربی بیروت، لبنان.

۲۹. عمدهٔ القاری فی شرح البُخاری: بدر الدین عینی، دار الفکر، بیروت، لبنان. حرف «ف»

۳۰. فتح الباری فی شرح البُخاری: ابن حجر، دار الکتب العلمیّهٔ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۰.

۳۱. فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر: مَناوی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵. حرف «ک»

۳۲. الکامل فی الضعفاء: ابن عدی، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

۳۳. کتاب الأموال: محدّث و حافظ کبیر ابو عبید القاسم بن سلاّم.

۳۴. کتاب العلل ومعرفهٔ الرجال: احمد بن حنبل.

۳۵. کشف الأسرار فی شرح أُصول البزودی: بُخاری.

۳۶. کنز العمّال: متقی هندی، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۹.

۳۷. الکواکب الدراری فی شرح البُخاری: کرمانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۰۱. حرف «ل»

۳۸. لسان المیزان: ابن حجر، دار الکتب العلمیهٔ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶. حرف «م»

۳۹. مجمع الزوائد: هیثمی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۲.

۴۰. المحصول فی علم الأُصول: فخرالدین محمّد بن عمر بن حسین رازی، دار الکتب العلمیه، بیروت.

۴۱. المختصر فی أخبار البشر: عمادالدین اسماعیل بن ابی الفداء، دار عبداللطیف، مصر.

۴۲. المختصر فی علم الأُصول: ابن حاجب.

۴۳. مروج الذهب: مسعودی، دار المعرفه، بیروت، لبنان.

۴۴. المستدرک: حاکم نیشابوری، دار الکتب العلمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۱.

۴۵. المستصفی فی علم الأُصول: غزالی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

۴۶. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ۱۴۱۵.

۴۷. المصنَّف: ابن ابی شیبهٔ، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۴.

۴۸. الملل والنحل: شهرستانی، دار السرور، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۳۶۸.

۴۹. مناقب آل أبی طالب: ابی جعفر محمّد بن علی بن شهراشوب سروی مازندرانی، انتشارات ذوی القربی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۲۱.

۵۰. منهاج السنّه النبویّهٔ: ابن تیمیّه، مکتبهٔ ابن تیمیّه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ۱۴۰۹.

۵۱. میزان الإعتدال: ذهبی، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶. حرف «ن»

۵۲. نزل الأبرار: حافظ محمّد بن معتمدخان بدخشانی حارثی، انتشارات نقش جهان، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۰۳. حرف «و»

۵۳. الوافی بالوفیات: صفدی، بیروت، شرکت متحد پخش، سال ۱۴۲۰. زندگی نامه

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹